

بعد ازان نجفه شد همچو دارند که از اینکه علیهم ازا و ظاهر گردید لوعده بکر
بکر دسته همچو دارند که از اینکه از انسوزاخ خوم مقلاده شد همچو دارند که از
پر که از اینکه از انسوزاخ خوم مقلاده شد همچو دارند که از اینکه از انسوزاخ
دربند و سر سوزاخ بکل حکمت حکم کنند تجھیف نمایند بر اتش نهد بانک عجیب پیرون ابد
لَعْبُ الرَّقْعَةِ وَالْيَنْجَانِتِ كم رفعه فوشیر دژاتش انداز دن سوزد بلکه اتش فرو پیش
و عمل شجین باشد که بپویسید را ان قصر هر چه خواهند بشکر و ز عفران و گلاب و مذاقه
حل کرده باشند به مهنه + + لامه + + شد همچو دارند که از اینکه از کل
افکند سوزد و اثر منطقه کرد و مراد از رفعه خرم است تا خیه ناند لَعْبُ الْحَجَلِ از کل
از این بکل کوشا لم تمثیل اسلازند محوف و از تراوسه ای بگذارند در پیش او ثغیره بدرو
تو پیش نمایند چون خشک گرد دعوی بخورد ازان سوزاخ در درون و هما فکند آنسوزاخ نیز
حکم سازند نمایند که جزو ثغیره محو او بدوون راهی نباشد چون خواهند که عمل کنند مقلاده
+ + همچو دارند که در پیش بینی او دود کنند از داردن و از بینی عجیب پیرون ابد لَعْبُ
الْحَوْتِ وَالْيَنْجَانِتِ که ماهی پخته بخوان حرکت کنند خرم متجه گردند طرقه ایست که
بند قوه پیش سازند پراز زیق کنند سوزاخ او زایم حکم نمایند چون ماهی گرد که از تابه برداشته
بمحال از بند بندق نمذکور را در شکم او نهادند که فرصتی که آن بندق گرم گردید ماهی در حرکت
ا بد لَعْبُ الطَّيْرِ اینچنانست که رفع بونان در طبق او از کنده عمل شجایت که فدر به
+ + همچو دارند که در گلو و یه نهاد در شو زا و پزد و بطبق هذا و از کند لَعْبُ
الْبَطْ وَالْيَنْجَانِتِ که بیله از کاغذ بر سریب نایم کو بد صفت ش بر این پوجا است که بیله بازند
از کاغذ محوف و بروغن مهنه + همچو دارند که از اینکه زیق در

پارچه بزد و فراخوان مُلْس سفید صاف و مناسبان دو مذکور زعفران پا لاخت کرده هر یک از همچو غرامنفر کوفته و باهم نیز سحق کند بوعی که لطف طبع افضل است دو میث گرد و ظرف پُرازاب صاف پیش خود نهد و بمهنه ای اجزای از اذاب فکندر رُحْلَه فراپوشاند و نمانه بگذارد و چنان تا پید که غیر میتوانند بعد از ساعتی پرده را بردارد بالوده شده باشد بشروشیرین ورنگین بعایله خوش بخون قاعده میباشد که خم خان طعام بحلاؤه میباشد در این قام پزخان کلام بانظام بدین شیرینی سمن خشام ناید خلله از نسبت نخواهد بود مقصد یکم که مرعلم زیستی که بنان ڈانس شوامنر لوح قوایه فاعله صلویات با قوایه منفعله سفلیات از اسماء و طلسمات که عمل بران افعال عجیب اثارات غریب ظاهر گردید را بدایعی رساله حل المشکلات ذاکه از منتجات استادان این فن تو زخم نموده بلانکه این رساله مشتمل است بر دو فصل و هر فصل میتبه برقهار نوع و هر نوعی مشتمل برقهار قدم در علوم غیر بر اعاده و جفو و پر نجات فره منقسم گردید فصل اول در تخریب قلوب پادشاهان و پژوه و آن مشتمل است برقهار نوع نوع اول دیدن علویان نیز برقهار قسم قسم اول چون که نخواهد که پیش سلاطین رود ناید که لوجه بنازد مربع از طلاق این اسماه سعید باشیست ذهن را مشیر عذر این کرمه و الحکم إِنَّمَا الْحِلْ لِلَّهِ أَكْلُهُ وَالْأَخْرَى الرَّحِيم زاده از لوح نقش کند این چهار اسم زاده از این بکنند نام خود و نام پادشاه د نایکه اسماه الحنیه مثل دود ممزوج بنویند در حالت فوشن اندل شیرینی در دهن گرد و تا محل فراغ اذا پر عمل بکیه حرف نزد و این چهار اسم بیشتر ناچهبال نامکیال نا اصبا او ش بناهیا قسم دو تیک در دل ملوک ناید که لوجه بنازد از نفره و مهر مهد در د زان چنان قش کند صوت زهره و مشیر در مهر گند و در دست زهره صوہ افتاب و در دست

پائی افکنند ذاکه از این رسیمه اش بمالند براب نهاده از اتاپا کو بد لعب الکرکه فَنُورُ که در این نهاده افتاد بهوش شود چنانچه مرده است و حرکت او منطقه کردد او را برآورد و بزمین افکنند خل عیق که در غایبه حلت باشد بروز زیند بعد از یک ساعت حرکت کند گوشیدار روحجات پل بد امده و این چیز ناید بعضی از ارباب شعبد بیانه زن بود واول اشهر است لعب اللسان و این بازی مفده فوت ذائقه است بمرثیه که اکثر نبات مضر در دهن نهد قطع ناید از ماقولات و مشروبات همچ تو اند خورد و این خانه است که عجیب نهاده اورق نهاده از این مده دهد تا مضمصر کند باین بخدا زی امکال بقر از ایند لعب الاعمار این بیوه شی خاست چهیه این و نوع بخیر کرده ابدانگم لایلا زا برگردن خرسند خال بینند بیوهوش گرد دچون از گردن خرباز کنند همان ساعت هوش اید نوع در یکور آنکه جانو از عرض که او زا بالش ما رکوبند رکوش خرز هند بمرثیه بیوهش گرد دکه کوئی امریه است چون از گوش او بیرون او زندگی خال بآخوند لعب الضھل باریه است که موجب خمل باشد این خانه است از رواب که خار دزان مزاغ کرده باشد بر زارند در خل که بر او طعام خواهد خورد بزمین بزیند همچ کس طعام نوازد خورد از بیان خنده و کیه که بسبی از اند زاند و گفته اند مگن بر یک پیزند موئیه از سرا و در تیغه ای اند در مخلس برا ایش افکنند از مردان خاصه صوفه افغان شود که موجب خمل باشد بیوار لعب الفالوج این شعبد ایش که اب صاف بر پا لوده صنایع فیض غریب مازندر دانهم بیها است بکیه گند مقدار از ملائمه همه ای ای سفید یا ک سحق ناید در در

مَقْضَدِ سَيِّدِ قَرْبَطْمَلْهَمِيَّةِ

۹۱

اَسْتَراَرُ قَائِمَةِ

دو دین ملوک ناید که چون بدن ملوک رو داول و ضوبازد و بعد از آن لوح بنیاد
از خلاودزان لوح اپنگ کریم سلام فولامن ب پ رحیم را ب طریق که مثال نموده می شود اینجیل
از اعمال عجیب مولانا پیر زر اجان کاشغیت که جهت پیرزاده احمد وزیر صفاها ان ساخته بود
ارهیجده مصال و زارث صفاها ان کرد اخ در حمام آن هم زا ازا و زند پیش از بعد دادند که ذلت
از وزارت معرف لشد ناید که در ساعت بعد این هم زا بکندا اسم خود و اسم مطلوب را ب امامادران با این
اپنگ کریم هم زوج کرده تکسیر ناید چو قرآن ب زبان حروف فوزان و طما طلب بردارد و حروف اعظم
ملائک واعوا ز اجل جل جل ب نویسند حروف نوزان پیر ادران لوح عذریج که فر درج ناید و حروف خود
ظلیله زاده لوح سرب نا ایم اعلمه مروج ساخته در مثلث رقم کن حروف نوزان پیر انا حروف خود
امتراج زاده در لوح طلا ب حروف ملائک درج ناید ب حروف خود امتراج زاده و حروف اعداد
در حاشیه لوح سرب نا ایم اعدام مروج ساخته در مثلث رقم کن حروف نوزان پیر انا حروف خود
امتراج زاده و حروف اعداد زاده در حاشیه لوح سرب بکن حروف نوزان پیر ادر لوح طلا ب حروف
ملائک درج کند ب تعالی سلام قول آمن رب حم طالب حم دام الله
و دو دامتراج ناهم من دل و ادم و ق دولم اح مرون درم بح راح م دم اپنگ و فرانکسیر
نموده و فتح مدد حروف ایم و ملائک زا ب ایم اعوان پیر لوح بنویسند باهم مرکب
نموده معرف بازد و بکن چون بخدمت سلاطین رو دهن زاده اذاتش دفن کن چون باز ناید در
بازوی خویش بند از عجیب را تبت ب بواسطه عزت و در نظر پادشاهان غریب شدن انجا بیست
نوع دل و نیم بجهه این بودن از غصب پادشاهان زان بچهار قسم است فیض
اول ناید که روز پیشتر روزه میلار و چورن و ماضه از روز بگذر دلوجه از کاغذ
سفید بنیاد و بزان لوح مریج از طلا بکشید در ساعت سعید اپنگ کریم و من شر و ضاء السوء
شیواز بیست که جهیه امت خان ساخته بود امامون و ایالات خارست را بافت فیضه چهار مر

مَقْضَدِ سَيِّدِ دَرْعَلِيَّةِ

۹۰

اَسْتَراَرُ قَائِمَةِ

مشتریه صوت ناه بنیاد و ب طریق که مثال نموده می شود در دوزان مهران چهار اسم ناید
و در خمینان مهر ایم خود و مادر خود و ایم ایشنس که خواهد ب امامادران چهار اسم مذکور
اینست با کفتالیوش یا مستلموش یا طهمالوش یا غنیوش این عمل از میادت پنهان هم
غیاث الدین منصویه از بیست بیار عجیب ناید که حین نوشتن نقش کردن بخور هر
دوستاره بیوزد و بناکن تکم و کلام نکند در عمل محبت اند لذیش بینه در دهن نگهدازد و تا
فراغ از این عمل و این هم مذکور اینست



فِیضَه سیمَّه دو دین ملوک ناید که لوح از طلا بنیاد و دوزان مریج نقش کرد
دوزان مریج عذر اپنگ کریم الله لطیف بعده هر زمان نیشه زا بکرید و با ایم خود حروف فوا
هم زوج میبازد و بعد از آن عذر کفر در این مریج درج ناید در وقت نگاشتن تکم نکند و این
دواسم زا پیک بر سر لوح و پیک پائین لوح بنویسند یا کفتیمول یا علیقو اوق و نخت لوح
کند با خود دارد و در نظر پادشاه غریب و مکرم گرد و این لوح از اعمال مولانا نموده مزاد
شیواز بیست که جهیه امت خان ساخته بود امامون و ایالات خارست را بافت فیضه چهار مر

اسٹرائیل فائیٹ
۹۳ مقصود سینہ در عمل لہیا

با خود داشتن حافظاً پسر در ساعت سعد که قرآنی از نخوست باشد در مربع بنگارده که از
عجایبات عجایبات و سُرِّهای سُرِّهای بجهت تخفیف غضب سلاطین و امراء به عظام حکام
این بعد زان باعذ اسخ خود را لوح مربع نقش کند امداد رئیس بیار ملاحته نمود مشخص نشد که
از چه جنس باشد ساخت اپنای استاد هر جوم میگرد در گاعذ مربع میکشید بدم میزاد و بین
خاکسار مکرر فرموند که هرگاه که یکی از بندگان خذل مغضوب سلاطین گردد باید که در نوشتن
این مربع تفصیر نکنچه چون سیادت پناه میزرا فضل الدین محمد و بزرادرش آپادشاه در اینجا که
وقبی محمد خان امده بود در روز چراغان فرمود که هر روز ایکشندا استاد مغفورم این بر تبران نوشته
بندگ میشان اپردا میم ساعت نگذشت که پادشاه بر سر مرحمت امده از گاه ایند سید
بزرگ در گذشت غرض از این نوشتن نکم مکروه تحریر سپد است علی مذکور را ایند ۳۸۲۹

א	ב	ג	ד
ה	ו	ז	ח
ט	ש	נ	ס
י	ו	ת	ע

عمل نیاث در دهن باشد گرفت تا فراخ عمل این عمل پیش عالمان این فن نهاده عزت دارد و عمل
این عمل با وضو باشد بخور بعو و عنبر و بخوش کند تا پیش جمیع خلائق عزیز و محترم باشد
قیسم چهار مرد در تخریب قلوب سلاطین غیره و شوکت و ایالله و حکومت عزیز بون در نظر خلائق و
اینهم از اعمال شیخ بونه رحمة الله است باید که عذاب این اسم که از اسماء اربعین است نا اله
الا هنر الرفیع جلاله را بکند و این بعد زبان خاصه نماید در مرتع طلابنکار در دفعه ساعت
سید که از مجریات است و عمل مولا ناعبد للطیف کیلان پیش که مجده علیقله خان ساخته بود
بقوه اینهم پادشاه ایان کوفت لخرب اعمال بد که میکرد العیاذ بالله باوان روشنود که این
باور چشت کرد ناسائیع شد قیسم رسیم اگر خواهش که تخریب قلوب پادشاهان و
سلاطین حکام ناپنده که انجرب گویند دشود و پکش از همه اوسواند بود در همان مکان و
امثال خوازه هنرگر زیارت عزت او فرد سلاطین بخراز هم که در شرف افتاد این
عد زاد روح طلاشش در شش کندا پیش از اعمال شیخ بوعلي است که از شیخ مجده عرب
پادشاه که از فضلاه زمان بو واز او مولانا الحمد لا ربي رسیده و بر سر روح بنو سید لیم الله
بهم الله بیم الله الرحمن الرحیم در مردم سی عزیز بکار داده چون اینهم معظم را در خدمت
پادشاه صفت نمود تخریب کفت که کاهنایه ملا احمد لا ربه در پیش الله در شخانست که تعیین
نمودند که کاهن ایان بد چون کث خاطرا و در دند شیخ بهاء الدین محمد قدس سرہ همین علم
مجده تخریب قلوب جمیع خلائق و تخریب قلوب جمیع پادشاهان ساخت در شرف افتاد رسنه عشره
الف من الحجۃ النبویه و در بارگ پادشاه بیت اول تخریب که رخداد کردن هنریز بون در زمزمه و بیطف
جهانگیر شد مجده نواب علیه عالیه ساختند با نهیه سید عرض که بواسطه تخریب از این عمل دیگر
نیست اگر مجده خوانین بگراز خوانین معلم خواهد ساخت امیر کریم لعده جاده کم رسول من افسک
عزیز الانه رفیع رحیم اضافه اعمال باید کرد و غسل کرده جا امیر سفید باید پوشید و در وقت

۲۶۰	۲۳۷	۳۲۴	۲۴۲
۲۲۵	۲۳۶	۲۴۱	۲۷۷
۲۶۰	۲۳۲	۲۳۹	۲۲۲
۲۳۸	۲۳۳	۲۳۲	۲۳۳

بکند که بپار بجز بیست و در خال شرع در مدد عی و ضوب از دوازاتام
جواهر اگر یاقوت باشد بھرست در هن کرده و اگر یاقوت سوزانع داشته

بُرْدَه اپنے کمپین قتل اللہ تَمَّ	فیزیون اجرا	عینہ	پسر رہا ون	باعاد میلاد	یدِ اللہ فرق	نامہ کنگری	ایڈیشن فن	سائونک اتنا	انِ الدین
حنا بِ رچہار دو راں	نامہ کنگری								
محروم چاہ مشاہدہ									
ایفت ۴۱۸۶									
بُرْدَه بزرگ یافش بُرْ	بُرْدَه بزرگ یافش بُرْ	بُرْدَه بزرگ یافش بُرْ	بُرْدَه بزرگ یافش بُرْ	بُرْدَه بزرگ یافش بُرْ	بُرْدَه بزرگ یافش بُرْ	بُرْدَه بزرگ یافش بُرْ	بُرْدَه بزرگ یافش بُرْ	بُرْدَه بزرگ یافش بُرْ	بُرْدَه بزرگ یافش بُرْ
	۱۸۰۱	۱۲۹۴	۱۲۲۱	۱۸۲۹	۱۲۲۱	۱۸۰۱	۱۲۹۴	۱۲۰۱	۱۳۰۰
	ذکر ضع	طیش	و صدع	جض	جض	جض	جض	جض	جض
	۱۸۲۲	۱۳۱۹	۱۷۹۶	۸۰۳	۸۰۳	۸۰۳	۸۰۳	۸۰۳	۸۰۳

جماعت کے درہنان ان قوم سردار بُرْدَه باشد باید کہ لوح بزاردا زمیں عذاب کرہے انَّ الذَّيْنَ
یَا يَعْوِنَكَ إِمَّا يَا يَعْوَنَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوَقَ أَبْدِيْمَ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّا سَكَّ عَلَىٰ فَسِيرَةِ وَقَنَ
أَوْ فِي مَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِمُ أَجْرًا عَظِيمًا زامن بُرْدَه ایلوح مرتع طریق دوالکلبیاں
عمل از عملہای مجری اوک ازمولا نامیرا کاملاً است که بجهہ اقل خبر و زیر کاشان ساخته
او زامسلط کرد برجیع امثال وهم کان خواک چملا میرا اموات نداشت مادر علم دمل ووفو
اعدادی کانہ دھر بتو و سر امد عصر رسالہ چند ازمولا ناعبداللطیف کلائے بدست افتاده بود
کردار ای جیع اعمال بجز بہر مولا نامذکور بتو بعون ای رسالہ هرچہ بخواست میکردو ددمتا خرین
درعلم امدا نمثل مولا نامیرا کسے ثانی بتو پیون ایلوخزاد والکابر بیار زامن کند صوت ان
لوخا بر موکافو گزند چانکم نفس پیدا و بعد ازان بڑا بھر کیھ خواهد نامسلط سازدا نوم
در پارچہ پاک بہ پیچہ در بغل کذا امشتہ رو بروخان شخص بایستہ با اور حنف نذر رہی چہ کہ باشد
براومکٹ شو و چون تسلیط بر شنجے خواهد بابا او دعوی امشتہ باشد چون ان موڑا در بغل کند
واز دور بر ابر ملک بایستہ هر قسم که دعوی امشتہ باشد اکرم معاملہ خون باشد بمندی مسلط
شود و اگر دشنبے ذا شنبہ نا شتر خواهد کہ براوغالب گرد باید کہ اینہم معمکم زا بر موکافو نا فش
پیدا و بعد ازان نہیں ایمال الدار انصویتی بیار دشنبہ بیشم و انچه در مهر نوشی است بُرْ

باشد بھر است و بفراغ عمل بکیہ حرف نزد ابہ کریمہ و کفہ بالله شہید احمد رسول اللہ را در
خاشیہ را ناوح بکنڈ اپنے عمل از عملہای مولا ناعبداللطیف کلائیت کہ بجهہ مرشد فلخان
در مقدس ساخته ای مسلط اکرد برجیع امر و قزلباش فٹہ کہ از عمل فارغ شوچیہ بغل مقدور
قصد ق نایب اس تاد مرحوم بواسطہ اللہ و رُد خان ساخته زان اپنے کہ پادشاه اور اهار خوش
اصفهان نمود بود چون مهر امیریا زو بیت باندک ذملہ ایاک را ملر فارس ناف و بایجاد
جلال رسید کر مافوق ان منصوبیت اپنے زمان دوچیزی باعث اثر دعا است کیے اعتقاد دو تم
اجتناب از محروم و نواہا پیوچ از عجرا بانت باندک از جھاں مخفیه ذارند فیصلہ سیمَّہ
بیهہر ای مسلط برجیع خلائی باندک که در ساعت مسعل آگر در شرف محل عمل کند بیار مؤثر اپدک
لوچے مل زیارت و پر کار درست نایب چون شروع در عمل کند بعض اراده و بربلند بانکار ای
روزان مندی بکشید و در زان بنیشند بشرط انکم غسل کرده باشد جامہ پاک پوشید و چنہ ہا زیست
پارچہ برس پوشید بخوبی و اند زانہ لکھے زانجواند و بخوبی ملزا اعمال حکم لم طہنیت
واز اعمال بجز بہر او است و اپنے سلار امولا ناصہنے الدین محفل کا بشید اپنے کرنواہ ای شرف بر سر
یعقوب خان شیر از میرفت ساخته بتو وان پادشاه جماہ زامسلط ساخت برجیع خلائی و اپنے عمل
از عجرا بانت باندک کچون بمندل نشیند فلم دوسن بیڑا اشد در علیکه اپنے دزاد رلوح درج کند مل
خانہ زان سر پکنڈ خامد دو تم از افسر کر ملے هذا القیاس تمام شو و هر خانہ کر پوکنڈ بکو بد
پاٹھیاں و مقصد خود زاد در دل بکنڈ اند چون تلم شو و روز شنبہ چون از نماز فارغ شود بخود
بتو و اپنے بھر زان پارچہ سپاہ بہ پیچہ در باری راست بند و تسلیط و بزرگ بورہ شنجے کہ بخود
خاصل اپدکا متابعہ فنان در باری و چپ سند و بڑا بی مردان بر بیار بخراست فلخا کہ از نا اهلان
وجھا کانہ نہیں زان ند کر ای اعمال حکم لم هند بیت چانپھر مثال نموده ملپتو اپنیت و این

وصویت که مولانا حسین مرقوم ساخته بود اینست در صفحه فانی نموده میشود مولانا حسین مذکور این طریق صوت پادشاه سپر و مثال اینست **نقل حاشیه منقول عنی** فلله معدلبازار دکار از محترم است چون این هم را ساخته بود منفی کرد و صوت سازد از آن نمود پس بر پوست حاره اینست لتو شد در شکم انصویت نهاده بفر عذاب که
حوادمه مد بزار دعیه شد ^{۱۸۸۳} دایی عمل مولانا حسین برابر است
که نواب اسرفیلیه مینهواست که فلعم شما خیزای بکر که اینصویت بطریق
که دوستال نموده میشود و ساخت بعد از هفت روز انفعع مفروض
شد زان شخص میه را بخدمت نواب اشر او را دند نواب تعجب نمود این عمل از اعمال شجاع بونیست
رجه الله که در تلپصر نوشته و این عمل زامیر غیاث الدین منصوی شیرازیه برا این سیادت پناه
رضوان استگاه ساخت و قبیله که جنت مکان بگرفتن فلعم سعی بلیغ مینهوند بسیار از عساکر
نصر مادر پر انفعع تقبل ام دند مدن دو سال متولی در پایان انفعع شستن خرا از امیر
مغفور را از طلب نموده میر روز شنبه اینصویت را نوشته پادشاه سپر و گفتند و گفتند ما
بنده نگوید خواهید کشود روز چهارشنبه پیش از زوال سرینادشاه فلعم را برد نلاهی طریق
که مثال نموده میشود و یخلمت پادشاه او را دند بعد از آن انکاع عذر اگشودند بهان طریق که
میر نوشته بودند همان طریق صوت بست دایی عمل از سیادت پناه میر است مثال آن در این
صورت نموده میشود و صویت که مولانا حسین مرقوم ساخته بود اینست در صفحه فانی نموده میشود

۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱
۲۲	۲۳	۲۴

شده ایشان میه را بخدمت نواب اشر او را دند نواب تعجب نمود این عمل از اعمال شجاع بونیست
رجه الله که در تلپصر نوشته و این عمل زامیر غیاث الدین منصوی شیرازیه برا این سیادت پناه
رضوان استگاه ساخت و قبیله که جنت مکان بگرفتن فلعم سعی بلیغ مینهوند بسیار از عساکر
نصر مادر پر انفعع تقبل ام دند مدن دو سال متولی در پایان انفعع شستن خرا از امیر
مغفور را از طلب نموده میر روز شنبه اینصویت را نوشته پادشاه سپر و گفتند و گفتند ما
بنده نگوید خواهید کشود روز چهارشنبه پیش از زوال سرینادشاه فلعم را برد نلاهی طریق
که مثال نموده میشود و یخلمت پادشاه او را دند بعد از آن انکاع عذر اگشودند بهان طریق که
میر نوشته بودند همان طریق صوت بست دایی عمل از سیادت پناه میر است مثال آن در این
صورت نموده میشود و صویت که مولانا حسین مرقوم ساخته بود اینست در صفحه فانی نموده میشود



نیزه‌ها پند خرچ بجهت خلیفه سلطان میگیریم همه تعجب نمودند که پادشاه این شاهزاده را بپرمهز نهادند این در آده و از جامین ساز و بازار عرضه میکردند موقوف دنیاعتنی کم عقد بندند اخوند پن عمل از تعليق کرد بجهت برهم زدن به معامله ای نیز فوشر خواهد شد فرمود که در حال لوح اهن ساخته اور دنیاعتل مذکور را در حريم نموده در اثر دفن کرد روز جمعه این لوح را در عمل اورد روز دو شنبه خرچ خلیفه سلطان ادای اعمال بجز بسته با پدرکه رو بقبله نشید عمل این امر را صفو باشد و عذر اسم طالب مطلوب ناما درین گرفته و این بعد از اضافه نموده در حريم کا اند نوید بولید در حکم خاتمه بناش در دهن نگاهه دارد و جای خلوت بنا سلسله لوح اهنیه در انکاع ذر اثر اند از نوابین غریبیه توجه تمام بیست پکار بجنواند بعایب بیست هجده بجهت الجن علی الشیاطین و هبیت الشیاطین قطایق اخوند را طلبید تملقات بسیار نموده این مقدار میان او را در فرمود که این بر اسلام خذ در شب هدیه هماه رجب مذکور گذشت پس بخرچ اور دکر بین در حلوه نشست کل مصطفی که دیگر نبیوچون چهار ساعت از شب مذکور گذشت پس بخرچ اور دکر بین در روازه دخیره نشست که میکند مصطفی خورفت چون چشم دخیره مصطفی افتاد از جای خود برجست مصطفی اینقدر میان از مولانا غنیه داشت چو صلح شدم منادی کردند که دخیرج کم امشب از خاتمه بین رفته اخ کل مصطفی خونامد پادشاه عرض کرد پادشاه اصره نمود که مولانا عبد لله چفی این بیلان بوده سوخته این از عجیز ناست باید که از این اهل و جهال بخیه نمایند قسم مرد و مرد در باب محبت اگر خواهی که کنه از محبت خویی بر کرد از نبله تو قرار دار ام نداشتم ناشد ناید که مرتعه این بازه از اهن در اتفاق این عذر زبانگار ۹۴۹ که در عین خواندن مطلوب خانه رشد و اسث روز بکشید اند که در خوارزی را قش نهان که آن شخص بیقر او گرد و این عمل از عمله ای مولانا ناحیه بزرگ است بهره میادت پناه خلیفه سلطان کرد در ایامه که سلطان ایشان میباشد صبیح خود را و میخواست که به پر میز اهل این پر بد هدیه نهادن رجوار خلیفه سلطان بومولانا طلبید گفت نوچنایید که در پادشاه این خرچ این را احمد آنیں نمهد اخوند فرمود که بپرسی این احمد آنیں

حروف حمله و مخواه را باشند و مركب مازد در رچهار طرف هر یعنی بولید با سه مدل روند و غریب استور فیله نبود تا بخایب بینند این عمل از اعمال مولانا عبد للطیف کل این بیان کرد این فن بکامن بروند و در خدمت احمد کل این میباشد این عمل از بجهت کل مصطفی که از امر از ادکان نیش ابود بود که اور ایوسف ایزان بجهت که نشست بدر خرچ کم کوچک میباشد غاسفه همراه بینند بپار مشهفت اند خوش گشت در آن ایلم مولانا عبد للطیف زایاد شاه از کل این طلب نموده بتو ملاعه مذکور در هر کار که دمت میبرد در همان روز میباشد کو ناکه ایجاز موسوی این بابود کل مصطفی را پادشاه فرموده بوند که بعلت جریب بود و مولانا عبد للطیف از اینچه مازد این معامله درینان مذکور در حال خواهد ساخت مصطفی اخوند را طلبید تملقات بسیار نموده این مقدار میان او را در فرمود که این بر اسلام خذ در شب هدیه هماه رجب مذکور گذشت پس بخرچ اور دکر بین در حلوه نشست کل مصطفی که دیگر نبیوچون چهار ساعت از شب مذکور گذشت پس بخرچ اور دکر بین در روازه دخیره نشست که میکند مصطفی خورفت چون چشم دخیره مصطفی افتاد از جای خود برجست مصطفی اینقدر میان از مولانا غنیه داشت چو صلح شدم منادی کردند که دخیرج کم امشب از خاتمه بین رفته اخ کل مصطفی خونامد پادشاه عرض کرد پادشاه اصره نمود که مولانا عبد لله چفی این بیلان بوده سوخته این از عجیز ناست باید که از این اهل و جهال بخیه نمایند قسم مرد و مرد در باب محبت اگر خواهی که کنه از محبت خویی بر کرد از نبله تو قرار دار ام نداشتم ناشد ناید که مرتعه این بازه از اهن در اتفاق این عذر زبانگار ۹۴۹ که در عین خواندن مطلوب خانه رشد و اسث روز بکشید اند که در خوارزی را قش نهان که آن شخص بیقر او گرد و این عمل از عمله ای مولانا ناحیه بزرگ است بهره میادت پناه خلیفه سلطان کرد در ایامه که سلطان ایشان میباشد صبیح خود را و میخواست که به پر میز اهل این پر بد هدیه نهادن رجوار خلیفه سلطان بومولانا طلبید گفت نوچنایید که در پادشاه این خرچ این را احمد آنیں نمهد اخوند فرمود که بپرسی این احمد آنیں

۱۰۱	۱۰۰
۱۰۱	۱۰۰
۱۰۱	۱۰۰
۱۰۱	۱۰۰
۱۰۱	۱۰۰

مطلب دمیان اور دچون عمل کر دی پس جنون بھر مانپل پکھر چند پادشاه و مادر شرحوا استند
اپنے جنون از سیران پس ریئن رو د صلاح پل پوشد اختم چنان مجنون مانند شروع روز
پیش نہیں روزہ ڈار دو بھڑا رو د ٹل جائیکم کہے نباشد مر تپے بسازد از میں د زانمیع اپنے صد فرا
بنگار دیے بھجو بکار بردہ دعا، قریب از اب پست بیار بھجو اند پیش از نو شن انگریج بعد مریع عام
کنڈ در خال سر برہنہ کنڈ باز دعا، قریب از انجو اند اپنے اعمال از عمل ملوقہ حکم است کہ پکھر از
خلفاء موسیے بن عمران بود و عبایے بیار بزرگ است بسا کس نال چنان مفہیں و سیہ ساختہ کر دیکھو
رویے خلاص ند پلے چنانکم مولانا عبد اللطیف کلائخہ مہر بھو پس پیچہ زابو اسطر د خضر
مہر جا کریں دیوانہ ساخت الفخان بیوانہ و میذ و لشکر سر بیار بہر سہ مال د راصفہ انہ پکش
ومولانا خلد مرحوا پیغمبر اسرارا پا در حل المخلات خوبعلم بونافہ نو شن است کہ کچھ دیکھا میں
نکنڈ و مکر و شیخ بله الدین محمد تعریف اپنے عمل پکر دکھ ددر زمان حضرت موسی علیہ بنیا و علیہ السلام
پکے از مردان اعیان پنهان اسراپل کو بانجھا تو موسی مس کچھ میں تو خصر موسی می دزا ز دفعہ قریب
خواند و اپنے عمل کرد واکھر برا نسل کھنڈ جریل آ بوا ستر اطاعت انعموا پنڈھارا اور د وابن ہملہ
پیغما بر موسی علیہ ام وحش و بر و اپنے اپنے افالاطون است شیخ بله الدین محمد قدس سرہ باستادہ
میکفت اپنے ملوا تکمیر بکنڈتا اجنون بی طرف کر دی بیار خوبست دیکھ بنا بد کر اسی طومط د دھلی
قریب از اعلیٰ بکر د و اس علیزاد د ریع بیرون بعد ازان هفت اسم قریب ابا ا اسم مط تکمیر بنا بد اگر اسی مط
هفت حرف بودہ باشد صد بک ا اسم قریب از احریف بیول پنڈھن حرف از اسم عظلوت اخیل میاد د فاخر
اس کہ کھروف بودہ باشد اسی میاد د شر اپنے بیول پنڈھن حروف تا اثر تمام دھل بنا بد کم دناریز د روزہ میڈ
و اگر تکمیر کنڈ بعد هفت سطوح جزا بیول پنڈھن هر هفت ایکھر بسید رچ راغ د بوزاندا ماما علیحدہ د د
بک راغ روشن کنڈ اپنے ملوا بھو د روزہ بکش پکندا ماقون بزالی محبت بنا بد کم درست پشت

روز نواب علیقی خان خلعت اماماً بجهه خلیفه سلطان و دوشنب عمل و مصلو از خانه احمد نموده
شاهزاده نگاه منعقد ساختند این عمل از عجیب باشند ذهنها بجز این نکد قسم است که این اگر
خواهی که بکه از خواهی معلم کرو صال او متصوّب نباشد باید که از طلاحریزی بسازد در روز ۱۳۰ و
آن بعد زاد راز نامه تبع درج نمایند تا اسم طالب مطلوب را بآن مادرین تکمیر کند بعد از آن حروف مقدمه
مؤخر را برداشته باو توکسیر کند با ایند اسماً حروف فشراب احروف صدرو مؤخر نوشته توکسیر نمایند تا
سر توکسیر تمثیل شوند اند که مرکب ساخته این را قبله مسازد و در چرا علان می‌باید روغن بسوز آند
و خوب را بر فیله بشنید که فیله هم بیود و این غریب است پکیار بخواهد عتمد کو را بپست ۱۱۲
۴۱۶۷ جمله دعاء و غریب است اینست اقامت و عنانت علیکم نیا ایتها الارواح الموكلاه
المعروف مجئی میظطردون و مجئی نیا الله الا لامه الرفیع جلاله و مجئی سلمان بن ناود علمها السلام آخروا
القلب والحبیب والفواد و جمیع جوارح البدن فلان بن فلانه بمحبت و موثوق بالفت فلان بن فلان
انت اضر الناظر العجل العجل اطیبو نی و لحضرت مجئی نیا ایتها النفس المطمئنة ارجیع مجئی که عشق
هم عشق و قن و القلم و ما میطرون و مجئی اهیا ایشا زاهیتا اذونی اسبا رب نیا ملائکه الموكلاه
المعروف والکنان المرکب من هذه الحرف والکیر اخر القلب الفواد و جمیع جوارح البدن فلان
بن فلانه بمحبت و مودت و الفیر فلان بن فلانه بمحق الحق و مجئی لقد جانکم دمولین افسکم عزیز
علیه ماغشم حبیص علیکم بالمؤمنین روف رحم ایسیل از امام محمد ولی است که بجهه حکم الحکماء
ارسطوس افت و دختر نادشاه عکم را بزمای او گفت باید که عزیز و مکرم زاده قسمی را در چهار رز
در باب مجتبی اگر خواهند که شخصیت ادیوانه سازند که دیگر خود را ثانیاً ساخته پروردگاری
خانم را مولا نامه ای اکا شلنه کرد و خبر پیده شد که از درد به کاشان با لاخانه داشت که دیگر
میتوانند خدمتی ایام بپروردگاری خانم هم میتوانند کاشان پر نمیخواستند خبر مولا نامه کو را بین

نشر الكتاب ونحوه
مehr

Fmehr.com

وایندک مودرن هنگرید و عمل در طریقہ تحت اشعاع که بسیار مؤثر است و از مجری پادشاهی حبیب احلاط
آن شصرا جان ساخته میکرد مثل چوآن صامت که اصل احرف نتواند در شنجی بسیار بد نفس
بوده و مجرد میت پادشاه در حق خاق الله بسیار بد نفس میم و افترا و لهستان میباشد پادشاه گفت
اچھرا پیر در حق فلان کعنبر بود باید که فرزاد رعالت بخشیده باشید موافق آن بانکس سزا
وسایپل شوا قتل عباد الله جلال فتحم باشید در خدمت عمران پناه شیخ بلهاء الدین محمدزاد استانه
مسصوم شد بتوان شخص قاتل بسیار مردا میباشد بتواعیان جمع هم در انجان شده بوند همه رخدامت
غفاران پناه شهادت گذاشت که اینها را این همت برپیش بسیار مردانه بیست بسلاخ نفع او را منه
بند کان شیخ باین خاکسار فرمودند که دفاتر و قلم بسیار که سزا بمرد مفسد را از این بنده خذارفع باید
گرد فرمود که حروف صوامیر را بولی اسم آن شخص بامادر مشتمل قم زن واعذار حروف صوامیر ایا اعلاد
آن شخص مادرش گرفته و این عذر براز اضافه ننماید ۲۴۲۴ و برگاعذ کبود مشکل بکشید این عذر زان
مثلک بنگارد بنا شخص حمله مور موند که اینرا در خانه قاریک دفر کن سنک کران بر سر ایان بگزاریان
شخص اچھے کعنبر تو بعمل اورد روز دیگر پادشاه دیوان نمودند چون این شخص بد لغسر الطیب مدنی اچھے
در حق اینها کعنبر تو بگوید هر چند خواستند که امن حروف ند زبان ر بطريق چوآن ایان گویا بس اند
نوافیت رباب این بیگانه چیز بگوید پادشاه فرمود زبان این بعد لغسر ایان بگوید امن طلو مرا مراجعت
دادند پس این عسل ازان چرک زمان پیش خاکسار نادگار ماند هست مریم اکر خواه که زبان
کپر ای بیند یه که دیگران شخص حرف نزد این عسل رباب مجتبی بسیار مؤثر است شیخ بلهاء الدین محمد
این عسل را در رباب مجتبی بسیار کرده است اگر شخص خواهد که کپر اشیقش و عاشق خوشلند باید که
صوتی بیازد از ممکر بعضی مطلوب مشاهده داشتند بناشد بعد ازان بودند این عذر زاد روح جمیع
و در دهن صوت گذاشت انصوڑا در خانه قاریک پادرس را ذمیه که میت بالشتر دهن کله اد می

فهر و مشر په بکندا که خواهد که شخص ام خود کندا زا پیش عمل و تحریر زاده داد عاشر شا از سند کان
پیر غیاث الدین منصوب ناد ذا پیم که او فرموده است اگر کسی خواهد دسته هر کسی را که او را مخ خود
سازد چنانکه پر خست اذاب خود باید که اسم شخص را با اسم خو و هفت اسما قوشارا عذر بکند
و در شرف افتخار رمتع طلا بکند بعد ازان که از شرف منصر قشوانم هر زانه را بآورده باز
قوشارا از شر خواهد شد ریثا همه بکند هر روز براز افتخار با پسته انم هر زانه را باز
روی خود دارد و بگو بداله حق این هم معلم مبارک فلا نیز امطبع و مسخر من کردا ن چنانچه و خوش
طی و حسن و انس ام خرسیم اان کردا نیز اگر مخشد هست و اگر مطر طالع اان شخص را به بیان کرد که کندا هم
بر جست و بکدام کوک ملسو بسته حروف کوک بر جرا بعده برج طالع ابلحر ف نهر و مشر په تکیه
نماید بعد اسما خود را او اسما مطلوب را با حروف مذکور بنویس امتزاج داده تکیه نماید ابلا نگاه بعد
حروف تکیه فیلم ساز دار جرس فیلم اان فیله ادار در چرا عذر ای امطبع مسخر من کردا ن در حال جانش
در حالت فیلم سوختن بگو بداله حق این دعاء بزرگوار فلا نیز امطبع مسخر من کردا ن در حال جانش
و مهر طلا زان باید که دنباز و خواست بند نوع در و مر در عقد اللسان فیلم
اول اگر خواهی که زبان شخصی به بدلیه تا از شرارا این باشیه و قیمه که اه در میز ایدیاد
عقریت تحت الشاعر بونویس لسعقد اللسان او در حین نوشتن اند که نویس دهن کد اور و باکیه
سخن نگو بد حروف صوامترا با اسما این شخص تکیه نماید چون زمام باز اید همه از دفعه و امیر هر ف
سازد و معرب نماید در لوح سر نظر کنند در خانه تاریبا در زیر سند گزان بنه ترا باش بسیه
که مطلع از این دن نتوانند در حاشیه اند لوح سر بونویس لاسم عقل و هوش نظر دخواست د
احساس طاهری و باطنی فلا نین فلا نین فی عرض حق فلا نین فلا نرا پیش از مولا نا حسین است بشه
مجتبی و از نعلیعیت است قیمه و مر اگر خواهی که زبان کسی را بدلیه باشند که پیش بقبله نشیند

خدا مبلغ پنج تومان باخوند آمدند
شب فاصله وقت طهر چهار شنبه این امر ناجو
قرار دادند جمع مردم عرس را از دکوه شمام پرسیده و حروف صوت امیر ای ای ای ای
تکه همراه در سه مثلث پر کرده باشد مذکور که نوشته خواهد شد اپنے فرموده بله مثلث را زده
کرده با خال مژده در میان اجتماع مردم عروسی مذا خشند و یکی زاده دهن مرد که اشتران کلمه زاده
خانه عرس فن کردند مثلث نالوار در میان سرکرخ نموده در بخش مثل کلاه بعرق بخار و
فیروزه کرده بر زاماد و غرس اهل این پاس پسیدند همینکم بکیاس از شب پیش بینی کرد شتر قب و معامله
عروپی منعکل گشت عروس ابرداشتر بخانه زاده های پیر نمذکور در میان مرد عرس فن زاماد جنگ
شلچون پای عرس بر سر ایان کله مرد را رسید اینکه جنگ خانم شد که پن که از طرف عرب کش
شل سر چهار کس زخم شدند که زاده رسید اینکه مسکر خود و بخانه خود پیش از باز آن لخته را بجهه هماند
خواست قیصر چهار عرس در باب عقداللسان این عمل از شیخ بونیت که اخوند مولانا
حسین بجهه مقصو سیک ناطر کرد واوزا از بیشه نجاهه ذاد باید که بطریق مثال که همراه میتوانند
در میان ارد بخونهاده بجهه مرد مجاز نزو بجهه زن بجاده بدهد که عقد عمل برآن این بیت اینست
یا مُسْتَعِيْعُ سَطِيعُ النُّورِ شَهْلَاعُونَ يَا رَبَّاهُ يَا سَيِّدَاهُ يَا مَوْلَاهُ أَصْبَاؤُتْ أَهْيَا أَشْرَاهْ بِهِمْوَالْحَيِّ
الْقَيْوُمُ يَا بَاقِي الْعَظَمَهُ اللَّهُ السُّلْطَانُ يَلِيهِ يَا إِلَهَ الْأَلِهَهُ الرَّفِيعُ جَلَالُهُ اَنْعَملْ بِهِ رَحْمَنْ كَارها
دار در وزیر استادم اخوند اطیبه کفت امروز بکیم باید کرد شخص بزاده بمحبت کوم باید کرد
چنانچه بثاب گرد و بیهی از ام شو اخوند مرحوم همین عمل کرد صبح شنبه با اسم شنبه عمل کرد میباشد که
در خلوت هم برآین نق عمل بکند از مجری بات اگر در تعليمه شیخ بونیه همین لوح که نوشته شده
بجهه عقداللسان عمل فقط است این تصرف از لخوند است او بغير از اعمال تعليمه عمل دیگر
نمیکرد باید که لوح از من بزاردو این لوح را با نفی کردن بخور ساختن و در خاشهر این

بگذار دانکس فرمایند اگر داد پنجه بکو بد خواهد کرد اپنی از شیخ صنیع الدین است که از جمیع اعمال
برخکان مجتهد زاده مستحسن افتاده و مکرر تجربه سپد است و این عمل او بدل خود تجربه نموده است در
وقتی که صبیر نواب فارجقا خاڑا بمنجلف بیک ندیده میباشدند پدر دختر نادر همچیک داشته باشد
پادشاه خود فرموند که قرا مجموع عزادار دند با پسر خاکسار فرموند که عقد اللسان را پیدا
کردند بیک زلخواند فرموند عمل صوت طبع ساز چون پیلا کردند مو اور دند در خدمت پادشاه
اپنی از اکرم همان شب پدر و مادر را با خدمت پادشاه فرستادند که خانه زاد پادشاه
است بلکه کم میخواهند بد هند پادشاه آن دختر را بمنجلف بیک داد و در شرح چیم عقران پناه شیخ
صنیع الدین در ایلیاب نوشته اند آنست که وقتی که پادشاه را بیک از وزراء عظام خویض نمود حکم
بر قتل او کو دشیخ قدس سرہ در دوق بود این شخص مجده مت شیخ امیر گفت که حکم بر قتل بدل کردند باد عذر
که با جای بسته مفترن باشد رحو این بیچاره بکنبد شیخ در حال این عمل را نوشته بطور یقینی مذکور شد
کو پا از خواطیر پادشاه رفت که این را میباشد کشت دیگوار این تقوله حرف نزد واخواطرا مشهود
با زبوزار اعظم سرافراز شلا ز هجری باقیت عقد اللسان در طریقہ بالغ الشاعر
بنویل در دهن صوتی کذا شنید در خانه زار پیک پاد در دهن کله ادیه بگذار دکم مؤثر ابدی بیار
ذاقع شده که در باب مجتبی همین عمل مطلوب باید است اور ده این تم مقصود خاصل کرده مدنظر است
انکه شیخیه صبلیه بزاده محمد محیر که بیک از اعیان کاشانی کاشانی نام زده نموده در کار عروسی بودند که
مولانا اسحق بکاشان امده شیخیه پیش اور ف که من سده تو مان بنویلهم این عامل را چنان برو
هم زن کرد پیکر صوت پدر چنین بآنچه را مادا اور ده بو همیکرا باز پس گرفند زان شخص نویل کشت
دختر را مولانا اسحق بجهراں شخص خواست تا کار بیجا گیر پید که خانه بستند دختر را عقد کردند
شب ثالث شد لشونه را قتل بجزمه مولانا میرزا امده بدمت و نایع اخوند فنا داد گفت بجهت رضای

بلطفیه کنموده و بتوشیخ بنا، الدین محمد مجتبه توائب طلب غالبہ کرد و روپا داشاه از جمیع مردم و کلان
حلاقو چنان گردانید بطرف توائب چنان متوجه شد که باید پیغور درونه که طویق بیا شد نیا
قمر در برج ذوالحدائق بآشد این بعد زاده رشکم انصوف باشد که معدن با خزانه دن با بصون کلب نقش
نمایند اپنالوح مشتریه زاده هر چهار طرف افواوح بجوف مقطع نقش کند لوح هر چهار زاده رشکم آن
صوف کسر او مثل کلب است نقش کند لوح مرضیه زاده خاشبه او مرگ بنبود این عمل شیخ بناه
الذین میکرد اگرچه عمل هفت کواكب حکم طم لاصق جم غموده بالله کتابیان شابداز فلم اندلخته
باشدند چنانکه مولانا لحسین در تعلیمه تصریفات غموده است شیخ در رساله حکم طم کرده ایضاً
اگر خواهند که سلامیه زاده شهرا رخواز که بگردانند مسخر خود کشند با عده کتابیان از شخص مدحی زبان
اسم ایان پادشاه با هر که بوده باشد بجفا اند و صوامت در ساعت فعل لوح بر تکیه نموده در ضمن
همان لوح در مثلث درج نمایند این تصرف از شیخ رئم و از زاده خانه او نادر جواهار او در خاک دفن کند
پیش پادشاه اگرچه نقش او را بنشاند باشد صالح بفتح منزل کردد این عمل از مجری بان شیخ است
کرد راعی اعمال حکم طم نوشتر است بلکه اسمیز اکم تکیه نموده سنج جم حروف ظلمانه زابیرون
مثلث بنبود حروف گفته با نعد که نوشته میشود را پن مثلث درج نمایند در ضمن لوح سرب
بعد از آن دو صوت را بعل اور دندکه از مجری بانست آن دو صوف و باید که در پلکو زاست صورت
ادم را بیرون نماید جمیع نویسندگان خوبی این همیزگاری که در فتح خانه درمیان باعث نوشی جهان بودند
مال خود را داده است این عمل مجری مولانا ناحیه است نوع ایشان در درباب گردانیدن ل
کجا زیباییه در روز از الجلو در دن بچهار قسم است هستم اول این از شیخ بناه الدین
محمد است که اخوند از کتاب و نوشتر و اکثر اعمال حکم طم طهند پیش از گرخواهند کم دل کیز از
که سر مازنده که دیگر را اونه میند رئا از بخوبی گرداند دو صوف بفرماید از هفت جوش بآزفلج

ا په لقدر جاء که رسول من انفسکم عزیز علیه ما عین حریص حلنکم بالمؤمنین رفیق ریم بعد
اسم طومط را بطریق جنر خاپس نوشته تکیه ناید سوخت و برهان لوح میز چواغ ناید افزون خ
اگر مظزان باشد سر لوح نوشته و دزار جو پیچیده بمحاب ماده داد و فیله در شهد سین ناید
سوخت چون اخوند چواغ روشن کرد اگرچه چنان روشن نشانه بی خبر اوردند که در میان
ایران صلح شد اگر شخصیل جناب رکند بزمرة او مبلغ بحساب جازمه او مظلوم باشد
روزیکه حساب با وکیل ناید که نام مخاسب بخاطر که در این مجلس نایشند هم این نام مخاسب تکیه
کند عذر ایان تکیه گرفته در مرجع بدل اینکه آن احوال خود بمعطعه نوشته و دخاپر این
لوح بزی پیش ایام از شخص نایاد رش نیز بنویسید در مکان مخاسبه فن کرد روزیکه حساب
میرزا محمد و زیرزمیه گردند آن مسرا اخوند عروم کرد بعد از آنکه مخاسبه ایکده بوند هیجه هزاد
تومان از او مخواستند پادشاه مکرر گفته که خراز زمینه هیه او در جواب گفت که مکیار دیگر حساب
مزاکیه که اتفاق اند حساب خلوب نکرده است پادشاه مفظوبین ناطر زاویه مولانا صوفیز
فرمودند که در فتح خانه بشنبند جمیع نویسندگان خوبی این همیزگاری حساب را باشند
اخوند هم را مبنی زاههزه برداشت به نقش جهان کرد فتح خانه در میان باعث نوشی جهان بودند
عمل که کرده بیرون داده از ماد و چهار باغ سر کردند چون برگشتم دیدم که میرزا محمد
خندان بیرون نامد جمیع نویسندگان گفتهند که میرزا محمد هفت صد تومان بکر فاضل از دارند که زنادار
مال خود را داده است این عمل مجری مولانا ناحیه است نوع ایشان در درباب گردانیدن ل
کجا زیباییه در روز از الجلو در دن بچهار قسم است هستم اول این از شیخ بناه الدین
محمد است که اخوند از کتاب و نوشتر و اکثر اعمال حکم طم طهند پیش از گرخواهند کم دل کیز از

ذانلو خرا بر پوست اهور روز پنجم شنبه و آن پوست را در چنجه پاک پیچیده در سرخوش نگهدارد و چون
بر تخت و آگو بربلند چهار چشم باشند شنیده همان طرز بر میگردند
پس از شخص بروده هفده نوبت این اسرار نجواند یا بی اطمینان باشد و برخود بهم میگذرد و نظر او صنیع
نمک و خواهد بتواند نیاز از اعمال مجرمه است لست امر حوم بجهه شهباز قلخان کرد و در پوست اهور
پادشاه امیر خواه او ساخت که بکامف پیاو نمیتوانست که زانه پیچندان عز و قرب بهم ساید که ما
فوق آن منصوب نیست لوح مشتریه ایشت **حَمْه** جریل کنکائل بود امثل عماشله مهایل
و اپنچه در عمل موکلا ماعبد الصمد اراده داشت این بود که عذر اگر فره در مرتع درج نماید رطلا خواه دنگو
و این صحف مشتریه داد در دروس بنویسید اگر خواهد نیز امطیع خواهد باند و بوصال دائم الاتصال
او بر سر بنا بد که دو صون بزاردا زمیں بطریقی که در مثال نموده ملبوس مذکور مؤثث و این عدل داشت **۲۵**
در شکم صون مذکور بطریق مرتع بنگارد و در شکم صون مؤثث این بعد **۳۴۸** بطریق مرتع نفر کند
لوح مشتریه و اگر زای زن باشد لوح زهره این نیاز از اعمال حکم ططم است اما شیخ معنقد
پس اپنهم و صوف زاده رجل ای که آتش بزان هبشه مذکور ندفن کند انکوش پیش و بیقرار گرداند چنانکه بـ
این اعمال بینار است و این هفت عمل متعلق به هفت کواكب است که شیخ این اعمال را غیر تبدیل
زاده بعمل او وده است اگر خواهی که خیر امطیع مخ و منقاد خواهد باند باید که در شرف ساعت
مشتریه لوح بزاردا زمیں نقره و سرب نموج و لوح مشتریه بطریقی که مثال آن بـ ملبوس دنگ
لوح در ساعت شرف مشتریه نقش کن بجهه تغیر برآز این عمل دیگر نیست این عمل امعفو نباشد میرزا
ابراهیم هدایت بجهه قراح ساخت و پادشاه از چنان سخن کرد که مذکوب بیست پنج سال همان را بـ
گذاشت که اصول و مطلقاً غیر تبدل دنگ روز بروز باعث ترقی آن میشده هر چه مخصوص است
میگرد و مولا ناصیه الدین محمد کاشانی بجهه اعلیٰ جعفر و زیر کاشانه نموده لوح زهر و هم لوح مشتریه
و اینچنان پادشاه و نواب حلب زام خواه و کرد که اپنچه نوشته و میگفت بزان حصار ملبوس و خلاف قول
فصل او نمیگرد مذکوت شانده سال حکومت کاشان نمود اگر که خواهد که مرد زای امیر خواه و مطیع و منقاد
خود گرداند که از سخن صلاح او قدم بپرسی نمهد باید که در ساعت رسیده شیخ زهر و مشتریه بنویسید

اَرَدَلَشَارَاجَانِ سَرَكَشَمْ
دَرَكَاهَمَا



فِسْرَلُ وَرِيمَه در بابل که بجهه گردانید **حَمْه** مساختن نکش اگر از غرام بود در
لوح مشتریه و اگر زای زن باشد لوح زهره این نیاز از اعمال حکم ططم است اما شیخ معنقد
این اعمال بینار است و این هفت عمل متعلق به هفت کواكب است که شیخ این اعمال را غیر تبدیل
زاده بعمل او وده است اگر خواهی که خیر امطیع مخ و منقاد خواهد باند باید که در شرف ساعت
مشتریه لوح بزاردا زمیں نقره و سرب نموج و لوح مشتریه بطریقی که مثال آن بـ ملبوس دنگ
لوح در ساعت شرف مشتریه نقش کن بجهه تغیر برآز این عمل دیگر نیست این عمل امعفو نباشد میرزا
ابراهیم هدایت بجهه قراح ساخت و پادشاه از چنان سخن کرد که مذکوب بیست پنج سال همان را بـ
گذاشت که اصول و مطلقاً غیر تبدل دنگ روز بروز باعث ترقی آن میشده هر چه مخصوص است
میگرد و مولا ناصیه الدین محمد کاشانی بجهه اعلیٰ جعفر و زیر کاشانه نموده لوح زهر و هم لوح مشتریه
و اینچنان پادشاه و نواب حلب زام خواه و کرد که اپنچه نوشته و میگفت بزان حصار ملبوس و خلاف قول
فصل او نمیگرد مذکوت شانده سال حکومت کاشان نمود اگر که خواهد که مرد زای امیر خواه و مطیع و منقاد
خود گرداند که از سخن صلاح او قدم بپرسی نمهد باید که در ساعت رسیده شیخ زهر و مشتریه بنویسید

جیکم ططم در عالم علی دیگر خواهد بود و می سال را عمال هفت کوکب گذشته والواح هفت کوکب
بدر استواره بعمل خود را درم پس هر کار این اعمال چنانچه شرط است بگذشت در عمل خود را در هفت
کوکب مسح او گردند چون کسی خواهد زد نه در عشوای محبت خود یوانه سازد که بپیش ایام نه
باشد که در شرق افتاب بوجه بیازد از میان اماعله زایچ در پنج بیکار دو در لوح نفس کند بلطف دارد
چون مطلوب اند که سراز اطاعت به پیچیدناید که لوح مذکور را در ذات نکار و هنوز حزاره اتر دزان
نمی پرسد باشد که بیقرار کرد در روزه دو خدمت بندگان سینادت پناه علامه میر سید علی خواهزاده
شیخ بهلاء الدین محمد در بنای بگان کرنشت بور کم می فرض مدلد از هر چهارم ذکور می گردند صور
فرمود اینا که باشد که بجهة احصار چنین مبدل است ناشد بند کفع خداوند می پرسد صاحب عمل کوکب دا
از شیخ بهلاء الدین محمد فرا گفته اند اگر از اده داشت باشد خاطر خواهد کرد هر کسی اگر از اده داشته
باشد و طرق العین خاصه رو چون می فرض از اش پسند نلایان سیناده پناه بپرسد کفت امر زندگ
می خواهد که در خدمت شما حاضر باشد مجلس فایده و نیش غیر مدار دینه باستد بیکم بپار بپار گرفتار
این بعد از ۷۵۰ در شکم خود گردید طبق عذر ۳۴۸۹ در شکم زن نفس کند ایام عمال هفت
و او از من گوچیه است نیز این که بجاست اکتوبر ایام عمال هفت خرموده امروز در این بنای خاطر ساز پی جمع مجلس
از دین اخواتون نازمین خرم و شادمان خواهند شد بیان عطوط خواهند گشت اگرچه اوازه حسن
جمال او در تمام شهر اصفهان منتشر گشته بآماتا خاتون فرا هر کسی ندیده بتویه مشاوره قبل این معنی
کردند رحال یکی از شهر فرستاده همین لوح می موجوده زاکند کار گردد او رده اند هشت ساعت
از دو زیستنیه تو شروع در این عمل نمود و خانه اخواتون نایابع قریب بکفر سین بجهه ندو ساعده
از روز مانده تو کم اخواتون سر ایمه شده همچ که لخبر نکرده بیان پیکان کرامه شار سیدن بنای
مانند بیانگان فریاد می کرد و خوزا بزرگ میزد که هر چرا میزد من هر چهارچشم خال بیانگار می بدد
از آن لوح را اتر نکند بد اور دند بعد از ساعتیه بخواه امد می فرض علقات بیان نمود و خافون شروع

نمایند بزبان خویش اطمین بخت نمود کفت نیز این که باما چکرده اند که امشب اصل ایام خواب نیامد و هر
حال این از خوشخبره ندارم برا یعنی خدا از گاه من بگذر پادشاه در خلوت بوصال او موصول شد و مدف
شاترده سال این محبت در میان او و پادشاه میاند بختیکه در تمام عالم ظاهر شد این بدنایم در این
سلطنه مانند که روز پیش نیز آگر به تثیت زهر و مشتری باشد از این خواهد بخشید که از اعمال هر چیز
اسنایز از خضر حلال بیچ جان بادر کرد که خیر الدنیا و الآخره است و انصویه مذکور را پسند

هر و صوف رکه بر جایکد بگرد و سنه رکه بر دو شرکه بگذرد و باشد که ذکر در فوج ذن بگذر پس
این بعد از ۷۵۰ در شکم خود گردید طبق عذر ۳۴۸۹ در شکم زن نفس کند ایام عمال هفت
کوکب شیخ بهلاء الدین محمد بصل او رده است و همیشه با خود داشته کله ای خود خدا نکرده بجهه
عبله که می گردان این هفت کوکب می گرد و این عمل مشتری بجهه مذکور شد اما اعمل از هر چون
کسی خواهد که جوانیه مقبول و معتبره را متحیر خود را در چنانچه بکشند باید
که در شرف هر لوح از میان بسازد و این بعد را بطرق خمسه زان لوح درج نماید جلد ۸۶۲ او بلخود دارد
شاغل ای پیش بینید شیخ بهلاء الدین محمد این اعمال هفت کوکب زایکه نیز اینکه اند خود روز پادشاه
نخست باید سلطنت شیخ بیرون او و بیان خاکسار داده کفت که نفل این را بر زار دینه نفل اعمال هفت کوکب ای

يَا الْوَحَادِيْلِ يَا حَائِلِ يَا كَعَائِلِ يَا جَبُونِي وَهُرْ دَوْزَانْ كَسِيرِ در نظر گذاشت و اسما، الله
واسمه ملائکه اعوان براورد و دا خل غر پنه نموده قسم ڈاده بخواند تا تمام عمل بطریق جهود خا به
معول ڈار و قسم بد خد که اع علان بن فلان اجسوبی و اطیعوی بجهه و موده و الفت فلان بن
فلانه تحقیق که بعصر و الحمع نون والقلم و ما یسطرون و بحق صه و لیس اجسوبی و اطیعو احضر و نی
الستاغر الشاعر الشاعر العجل
تحقیق هنوز الاسماء یانا هیل زی ملا یکه الشاعر اجسوبی و اطیعو نی تحقیق سخاہیل و تحقیق زاده ایل و تحقیق
مهضی اسماشیل الشاعر الشاعر الشاعر احضر و نی و اطیعو نی تحقیق هنوز الاسماء العظام یاما لیک یسوم
الذین ایا ک تَعْبُدُ و ایا ک تَسْتَعْبُدُ و اک رخواهند کم بکیر از خواهین محظه مخ خود سازد بنا بد کرد
شرف اثواب لوجه بسازداز طلا و دزان لوح ای بعد زاب طریق حریق نفس کند ۱۰۹۹ و در اتش بحمد
بعد با خود ڈار دنخاتون سر پا بر هنہ بخواسته پیش تو ابد امایم یوانکه ڈار دنها رکه مجرام
نکند لوح مذکور زاب ناز و چپ بند بند این عمل ابرای شنجی کرده بوم اخر ب فعل حرام انجم یکه بکر
توبه کرده که باز این عمل بزای همچ اجتنب نازم عمل ع طاری از اعمال مجرمه و معوله اسما زان
ما تقدیم است بجهه اهل قلم خواهند که عمل بکنند لوجه بسازداز نفره و این عذر دنادر زان لوح بیرون
مدس نقش تماں لند ریاز و عذاست بندند این عمل امولا ناعبد لاکرم دلیلیه بجهه نظام الملک کرده
بود و بانمی سر ساپد که مشهده و است قیمه که حرس ستال تپر بنظم الملک نمود و تغیر بنظم الملک
بیان مضطرب بکشید زانصر مولا نامه کور بکاهه عصر تو در این فتن شریف پیش مولا ناجمه نظام
الملک این مسکن سلخه و او با وجوهه که حق باحسن ستال بونظام الملک براوغ عالیاً مد و حسن
ستال دن اصحاب کردند بذلت اینهم معظم و منساب شنجی امسوف خواهند که بکیر بکیر نام مسونه زا
بانام صاحب حساب تک پر کنند ع زمام او لرا گرفته باع لذکور شده در این لوح عطا زد و بکارد و

بد شام زادن گرفت که مرا شما اینجا چرا اور دیدن چرگاه بسیار کرد مخان بستا بشد امد تو که کش
پای خود را غلط کرده بتو و چون لوخرزاد پیر باره دز اتش کو دند باز بستا بشد بنیاد کویر اغاز کرد همینکه
لوح زا از اتش پیرن میکردند او از امدن پشمیان میشد اخرا وزابز بانخوش لذار میه نمودند باره
در زانجیس نشسته بروخواست و بند هم پادشاه رفت و شکانه بیکد پیش باد شاه کرد گفت که میر فض
مرا بیانغ پیکان کرد بوده بتو پادشاه را برا بین خن بیار ملا خواطر گرفت فرمود که میر فض اطلبیدند
گفت پیرن چه عملیست که ذنپ ساز کرده از خانه پیرن میکشد میر به پادشاه قسم خورد که او خود
امد بتو شاهد احوال ملا جلال پیغم و سعادت پناه میر ستد علی که در زانجیس بتو گفت چون شد که این بیانغ
امد بند که گفتم که بند کان میر عبیله کردند او ذلحاصر ساخت باد شاه میر طلبیدند گفتند این پوacher
چون بتو گفت پادشاه هم حسب انسان میر فض از عمل نهاد او ذلحاصر سلحتم عرض اینجلا از مجری است
باید که در عمل محبت بکذا نه میر از این دهن نگه مدارد و تأثیر اعل عمل عَمَلْ هر که چنین کنند که
اسم ط و مط و اسم هر و هر هست ای
مشتری امتزاج دهد پیش حروف برج مشتری و حروف برج نهر و حروف طالع و حروف بت طالع با
هم امتزاج ناده تکیه نماید تازمان بزاید ای
بنویس حروف نور اینه نیز بردار و حروف صائم طلایانه ای
بعد مرکب ساخته معری باز د بعد ازان اعزاد تکیه نماید در لوح میں پیغ در پیغ
بنگارد و دز اتش نگهدا ارد مطلوب بخیر کرد دوشیم بله، الدین محمد این یعنی میر ایاره مادر عمل اورده و
هر بار بحیر پا فشار این غریب ای و قیکم دز اتش دفن کند بخواهد عزمت و آقامت علیکم آئینا الارواح الملائكة
هذا الحرف التوکب المعظم ای چیونه و ای طیبونه بالحسناۃ علیکم فلان بن فلانه الحجه و مودع و والمسخان
ابن فلانه الشاعر الشاعر الشاعر الجل العل الانوشه و لا فرار حتنیه بآینه الاعینه ملا را بن فلانه

نگاه دارد بهتر است خصوصاً مزدیکه سواخ داشته باشد در بیان عمل فتنه
اپنواح قریبیم تخاری منسوبات قرزاچون بین احمد و تریاق اکبر است چون خود باشد
از مخصوصات خلیل بتواندارد درجه شرف اول از برای تخریب خوانین معلم بسیار
چون خواهد که بکه از خوانین امسخر خوازد چنانکه مولانا عبد الجبل جبل علماء زاده زام خر
خود گردانید اینکه بعده است و کار نمیکرد اینکه با عمل مولانا عبد الجبل عامل است که شیخ بنا الده
محمد داخل اعمال حکم طمطم نمود است و خواجم نصیر الدین بجهة فخر خاتم زوجم چنگیز خان
کرد او زادچان مخر ساخت که پر خستا و اب نمیخود و خواب نمیکرد و باید که در مشرف قتل و چراز
هفت جوش بسازد و در احوال این بعد را باعذر اسم خاتون بطریق هفت رهفت نقش کنند در میان
قرآن در سوئه خبر گذارد مطلب مخلوق پوند و طریقیکم این عمل چنانست باید که از جمله اعداء این
هفت عذر زانکه مدارد و از بوله عذر بر کارهای این هفت در هفت بولید آگر روز لول مدعای باصره
رسید گرند روز دیگر پکع دیگر اضافه خابد اگر نشد و زدویم دو عذر زیاد کنند طبقه هذا القیاس
بعد هفتم کو احتیاج افتاده و اگر اجتنانکه که هر هفت عذر را زنده کرده نوشته است انکه بیان
مجذوب شده است باید که این را بدانست بکند گرند بسیار نداشت میاد آنکه بکه بیان شوچانکه بجهة
دختر پادشاه خود سلام کردم و بنام او این عمل را اسلام چونکه شریف حسن او شنیده بزم و بپیار
مقبتلا او شد و پیتاب بزم بند فرمود که از اعمال حکم طیم علیه مبنیان کرد که دختر دو قصر فمادر
آمد بند قول کرده این عمل را اینم خبر پادشاه من اختم اند ختارت بین بیان این خود را از علقم
پائین اند لخت گریخته بیان داشده بر سامد از قلعه افتاد و بین پای او شکسته شاهزاده نظر خان
پیرن قلعه بتو محاصره قلعه کرده او زاگرفته پیش پادشاه او را آن بچاره بک ماه زند و ماند آخر
بازار پایه برد این عمل است که الله مخچه بله داشت که هجرت ترین عملها است بنه از ترس بگوین
مشکو و مطیع منقاد او شوکه شرح بتوشتن راست باید دزان تریم اپنواح اگر ذمہ دهد هنچ

حروف صوامترا بابا اسم مستوفیکی نموده بذلوح بتو بیان شرایعه که از لوح عطارد است در
جهه لوح رقم ناید بیار و یه راست بند غلت قادر متعال ذام شاهد تا بند چکا پت در
ایام پیغمبر شمس الدین علی وزیر اصفهان از قبر نموده پادشاه بجماعت نویندگان سرکار را
حکم کرد که حساب پیر شمس الدین بکنندانچه براو برا بد بخواهی ارشاد از او باز پل فکر
نجائزه عامرو گاید کرد این مهدی قلمیر اخور و مولانا ناظم فتح مجده شیخ بنا الده فضل الشام
نمونه غلبه که بیاعث رفاهیت پیر شمس الدین باشد شفت نموده عنانه فرماد شیخ به بند و قصر
نوشتد که لوح عطارد را برای هم پیر شمس الدین بولید بند حسب الفرموده شیخ این عمل را بجهه پیر
شمیل الدین وزیر نکومه مبلغهای بکلی براو تفریز کرده بوند پادشاه قسم باد کرده بکراز او میگیرم اخوه
الامریکون اپنواح ثام شدم مهدی تا بین بخواهی دارخوازده پیر شمس الدین فرمودند که ناکوسته
و چیز خاص بسان از این عمل دل شو شدند بزم و هیچ نیز اور دند باید که عذر سوئه وال حصر اگر فری باغ
آن شش اسم در لوح مسدس بمنکار که از اعمال غریب است و اکوم طلوبه در دست ظالم که گرفتار باشد
خود را در این باب معاف نداند که بیاعث شجاعه دارین است اگر خواهند نامه بار سوی بخانه نیز است زان
نامه اقتضیوه بر سر زلمه بعلم سر زانه بولید بهم معاکم بفرستد حسب المثل عامل خمه شود پیر
غیاث الدین متوجه بزم مولان افحان مدقق این مذقق این عمل را بجهه او ساخت و این بند بزرگ را بانمیر بسیند
که ثالثاً استیغای صفاها هان بارث میکند که راه تعییر و تبدیل زامیان گذر دنبیش اگر خواهند که بکه
از اهل قلم امتحن خوازد رساعت شرف عطارد این مسدس ادر لوح نفو و بکند این اشعار بابا اسم
خود تکمیر غایب عذر اپر کریمه حق وال ملک امجد بکل عجیب و آن جایه هم مُذْرِّمِه فتال لکافرون
هذا اشیه عجیب با ان تکمیر عذر که قدر دزان است در بیان و راست بند لانکر چنان
مستخ و مطیع منقاد او شوکه شرح بتوشتن راست باید دزان تریم اپنواح اگر ذمہ دهد هنچ

عمر ابراهیم کے نیکرود تا خود بنام کے نکند بندہ بر کاغذہ آبڑا پیغام بوده بودم روز ۲۷
که سه عذر یادہ کردہ اپنوا قدر شد از عذر اپنیت ۱۰۳۲ این عذر زامست بنا کاردا گرداد
مرتبہ پادر دویم مراد حاصل شد و گزنه هر روز پکعد زیاده مکند این اسماء ہونا نہ در خاشر
مقصد ہے که در دل ناشنہ باشد ھائٹو نفلست رو زیکہ پادشاه بقزوین امد و بر تخت
نشست شیخ ھله الیں محکم بر پادشاه امد پادشاه فواب ھله زا خدمت شیخ فرماد و گفت
شیخ ابکوم گزنه ماضی ہے بلزکم باعث تزايد سلطنت باشد ھر یک عمر شو و دشمنان مقیم
گردند کف شیخ انشا الله تعالیٰ در شرافت اقبال چشم خواهم ساخت کم بپادم مورا بد دسته
این سلار در شرافت اقبال خ دلوج طلاق بطریق پیغ و پیغ اعداد سورہ والشیں و خجہ اعد کفر
دلا ملوح پیغ و پیغ وضع کرد و بد بار و راست پادشاه بیت بر کذا این نقش منظم و مکرم قوام
سلطنت و جما مذاری رو زبر و زتری خاد و جی دشمنان و باغی طاغیان مقیم موسدند باید
که چون صبح صادق شود قبل از نماز و بجانب اقبال کرده سورہ والشمس انشا لامدن افلاجیخ اند
یا بر پوست خواهی امشک زادر دهن و مش حرامی خاده دهش بر زد و دزاب زان اند از اند
ستز گر زان و چرا نشانه نداند که چرکنی ذات غشکیں چین بوده باشد اکر خواهد کم راه کیز امین
بلید که درخت الشاعم ملکیت بیازد و این عذر زابا اسم فادرش در مشک بولیز در خاشران شام
عده و مادرش بولیز بھڑا که کم پرورد در روازه انشہ دفن کند هم در روانہ بیت بک نقش دفن
کند زاده اندک لبتر شو و از اشہر پیرین رفیں تو اند چنانچہ شخصی از پادشاه فرار نموده
میتوانند که چنانچہ بروز پادشاه اخوند ملاسین زا طلبی فرموکه زاد فلانیم باید بیت اکراوچا
برویمن تو را خواهیم کشت مولانا پیش بندہ امد عذر کجا بائیق ایں اپنیلار ایم ادیم ان شخص از
صفلہان کو چنہ بطریق بتفاہمی معرفت زاهر اکم کرده بجانب قروین افاده شرہ میش پادشاه

عمر ابراهیم کے نیکرود تا خود بنام کے نکند بندہ بر کاغذہ آبڑا اپنیلار ایم بوده بودم روز ۲۷
که سه عذر یادہ کردہ اپنوا قدر شد از عذر اپنیت ۱۰۳۲ این عذر زامست بنا کاردا گرداد
مرتبہ پادر دویم مراد حاصل شد و گزنه هر روز پکعد زیاده مکند این اسماء ہونا نہ در خاشر
مقصد ہے ایں سلار در شرافت اقبال خ دلوج طلاق بطریق دلعل دلش تقدیسه منے فرم و سطع
اول مملکتی مرحوم سمعا ماحاط و اگر اینرا در لوح هفت جوش بکند را اسرع ست
میستر گرد شیخ ھله الیں اینیلار ایم گزنه کے نیکرود و مکرور بندہ میکفت میاذ اکے اینیلار
بکند خامل را باید کم روز دو شبیم باشب پنجشنبہ متوجه اپنیل شو اول غل کند و پیش بقی
کرده مشغول اپنیل کردد چون خانہ اول پر کند بکوبید الشمس والقرح بنا اذلک قصیدہ الغزیز
العلم و چون خانہ دویم پر کند امہ اول سوہ والجم بکوبید چون خانہ سیم پوکند بکوبید القمر فذ ناه
منازل تخت خاد کا العرجون القديم دیگر هر خانہ کم پر کند بکوبید لا حول ولا قوہ الا باللہ العلی
العظم و اکر خواهد کم کیز اسکر گر زان کند باید که درخت الشاعم ملکیت بولیز برویست شعال
یا بر پوست خواهی امشک زادر دهن و مش حرامی خاده دهش بر زد و دزاب زان اند از اند
ستز گر زان و چرا نشانه نداند که چرکنی ذات غشکیں چین بوده باشد اکر خواهد کم راه کیز امین
بلید که درخت الشاعم ملکیت بیازد و این عذر زابا اسم فادرش در مشک بولیز در خاشران شام
کند زاده اندک لبتر شو و از اشہر پیرین رفیں تو اند چنانچہ شخصی از پادشاه فرار نموده
میتوانند که چنانچہ بروز پادشاه اخوند ملاسین زا طلبی فرموکه زاد فلانیم باید بیت اکراوچا
برویمن تو را خواهیم کشت مولانا پیش بندہ امد عذر کجا بائیق ایں اپنیلار ایم ادیم ان شخص از
صفلہان کو چنہ بطریق بتفاہمی معرفت زاهر اکم کرده بجانب قروین افاده شرہ میش پادشاه

ان سوئه والشمر زاجنواز وبرخودم که وپنجاه نوبت اسلائی که مذکور شد قرائت نمایند وابن مهر
طلاؤنقره زاد رجرا حمریا اصفر پچیده در بارو زاست ببلند و در محلی که نشینه افتاد
مجاپ زاست تو باشد پیش از زامدن افتاد بیلار باشه و رو برو افتاد اپستاده سوئه والشمر
ذا خوانده باشد بساکن که در سلسله اهنا پادشاه نتو ازین برکت اینهم پادشاهی سیدند
با بد که این اعتریزداری دواین اسم اعظم استاذ قول حضر امیر المؤمنین و امام المؤمنین علی بن
ابی طالب علیه السلام در کتاب که مراد فعل بار در بیان هر افتاده نکد هر چند که این مهر زا
عمل نماید پیش کشک پادشاه برسلا شرح اینهم بیه طول ذارد موذان عبد الصمد چهارده جزو در
خواص فضیلت اینهم فوشن است و ملاحت معلمیا پیش عمل حکم ططم را از شیخ فخر فرا کفره
مذید و مغرب مین بود و ذیان اهل مغرب فلم سر زانه ادر میان عجم او رد و نادره همه زمان
بود و علوم غریب ادر عجم او رد ملاحده بند بعد اما فرزندان او زادشاه اسماعیل در حواله ارد بیل
قریم ذاد عَسَمَ مولانا عبد الصمد بدین طریق است که اسماه پیغمبران مُرسَلُون عَدَدَ کفره اسما
شاه اسماعیل زانز عَدَدَ کفره و اعداد نامه هفت پادشاهان عظیم الشان زیمان اعداد بیکجا
کرده بعد مروف مکرر از احلف نموده تخلیص سلخنه تکیه نماید تازم ام برا بدنا کاه حروف
افتاده ازان تکیه علیه کنک حروف نوزانیز لحدا نویل هر چون فک مثل شدم رساند افتاب اکته
شام بآثاب تعلق دارد پیش نویل ایخ و فرا بام امیزاج ذاده باز تکسیر نماید تازم ام باز دهد
آنکاه حروف مکسره زامر کب سلخنه بقلم سر زانه در حاشیه مهر مذکور بتو پیدا نیعم پیش که
جیع خواص عوام از پادشاه و وضعیع و شریف امراء و حکام و همه خلائق محروم کذا نسدا ایت
عمل بیمار ندار است شیخ بخاء الدین محمد بیکفت عمل عبد الصمد ارد بیل علیست که دی مغرب
زمنی از حکماء انجاف اکرم صراحت هفتین عالیشون اینه تعیمل افتاب شام شود بچند و رو
افتاده بایستد بگوید که فتا اعظم مقصدوں اینست باین مقصد از بسلا و بجهو و بوزله معبد از

دستانه نیاد رضوح لایو عزیز و مکرم عاید فت بزامن از خانه از انقلاب بر دخود بالدو بیرون
مزاید زافرو زهر ازاده که بکند بعده اللہ تعالیٰ بوقوع اپدید و نظر مردم با هیئت شوکت نماید
پر مهر زاده هان ایام قریب لشوف لبیلو بیارو زاست بند و پنجاه نوبت این اسم منجواند که
از هجری باشت ابیر ثاصبز ثاصبز قدر بیاب افزونه دولت وجده و جلال و شوکت برا زانه مهر
دیگر بیست اینهم زامولان عبد الصمد ارد بیل جهش شاه اسماعیل ساخت و اوراد از اشکه در سیلا
پادشاه جهانگیر کرد اسید اخوان پادشاه عظیم الشان مولانا عبد الصمد زاده بند کرد که مبنای
انبعتل اینام دیگر و بکیه بگوید همه کاهای مولانا از اکرفت چونکه مولانا عبد الصمد مکث
مذید و مغرب مین بود و ذیان اهل مغرب فلم سر زانه ادر میان عجم او رد و نادره همه زمان
بود و علوم غریب ادر عجم او رد ملاحده بند بعد اما فرزندان او زادشاه اسماعیل در حواله ارد بیل
قریم ذاد عَسَمَ مولانا عبد الصمد بدین طریق است که اسماه پیغمبران مُرسَلُون عَدَدَ کفره اسما
شاه اسماعیل زانز عَدَدَ کفره و اعداد نامه هفت پادشاهان عظیم الشان زیمان اعداد بیکجا
کرده بعد مروف مکرر از احلف نموده تخلیص سلخنه تکیه نماید تازم ام برا بدنا کاه حروف
افتاده ازان تکیه علیه کنک حروف نوزانیز لحدا نویل هر چون فک مثل شدم رساند افتاب
شام بآثاب تعلق دارد پیش نویل ایخ و فرا بام امیزاج ذاده باز تکسیر نماید تازم ام باز دهد
آنکاه حروف مکسره زامر کب سلخنه بقلم سر زانه در حاشیه مهر مذکور بتو پیدا نیعم پیش که
جیع خواص عوام از پادشاه و وضعیع و شریف امراء و حکام و همه خلائق محروم کذا نسدا ایت
عمل بیمار ندار است شیخ بخاء الدین محمد بیکفت عمل عبد الصمد ارد بیل علیست که دی مغرب
زمنی از حکماء انجاف اکرم صراحت هفتین عالیشون اینه تعیمل افتاب شام شود بچند و رو
افتاده بایستد بگوید که فتا اعظم مقصدوں اینست باین مقصد از بسلا و بجهو و بوزله معبد از

نقره بالآیا شده من بعد از آبگرداندن اگر بپار بآشدا نیم هزار دهاناب پا شریف اند اخیر ششم
نمود شفای عالج پایپلچون زنی بد شواریه زا پداین انگشت رویه بر سرا و بندند پا در ذاب شسته
بد هند فی الحال بآسانی بآرد بنهاد پکر آگر خواهد که دل که بشو خود از دارای نیم هزار دهان
وار آن موصلیه بسازد بشیوه صوف انکش ران صوف هفت سوزن پهفت اعضا و این علت وارد هفت
مرتع درج نموده در شکم آن نقش کنده از یکتا و مظلوب پا و پزند همان ساعت بیقرار و پی از ام
گردد و یک ساعت پی او نشکنید پکر آگر که دعوی عذر از اشر باشد خواهد که او را زبون دلیل
گرداند و شرف افتاد سوئی وال حسر بآلام ترکیف عذر گرفته نام انسان روح سوی
مثلث نقش کنده چون افتاد باز شرق بزاید رکلوح بطرف غرب کرده بگذارد و چون افتاد نظری
رو در رکلوح بیوم شرق کرده نگهدا در دهم چین هر و دیلمیان منوال عمل کند بامد لزمانیه ذلیل و
خوار و نابود گردید این عمل متده بین اخلاص طبیعت دیگر باید که روز بکشید بعده و سعیت شیر پنهان
تصدق باید کرد غرض که این عمل از اعمال مستقدمین است و افلاطون این عمل را اسکندر لترید
کرده بود و از آن مرتبه سایید که جهانگیر شد عمل زحل باید که روز شنبه لوچ بسازد
از سوی دزان هفت رهفت نقش کنده این عذر را دزدان نقش درج نماید این مصحف حل از شیخ
فضل است که در هندستان بجهة اکبر پادشاه سلطنت پوربیار مقصنه افتاد و فال تائیه
معکوس لیم الله الرحمن الرحیم نیما بن لاصالو مهبلع بوضع ملازیع مهبلع تمثیل بلطف
رس میقسلا طارس اند همان پیغتسن کاپا و دیعن کاپا پند کامو عکلام مجران محل این ملاع علاابر
هالل دخلاء رم صحنه حل در حاشیه آن لوح بنویلد تجیره سلطنت و مفتح ملاع پیاد شاه شد
از بركت و بزرگی این لوح بتوام این طریق تیکم شیخ بخار الدین محمد عمل کرده است اند که روز شنبه
پیش از گردان افتاد از سوی بسازد و این عذر را بطوریق هفت رهفت دزدان نقش کندا پن

خود سازد باید کمر دل و حمل را موجو کند پکے از طلا و پکے از نفره و در پشت هر دو در پکے صورت
پادشاه و دیگر پکے صوت اخوانون بکنل در میان هر و صوت شبیه خود را عذر حیری کشید
بگذار دل پس رد و صوت خود ذا اه لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِمْ مَا عَنْهُمْ حَرِيصٌ عَلَيْهِمْ
بالمؤمنین رَءُوفٌ رَّحِيمٌ بتوسل برویت طلا اعزاد شمس بکند برویت نفره مهر قهر و در پشت
صوت اپنعله ۱۴۱۳ مرتب نقرش کند ہئے بگذار اما صوت خود زا برو پوستا ہو بگذار هبڑا است
واپس هر و صوت رو برو بگذار کذا اشنیر دڑا ہئپ بگو ط صوت خود زاما بین هر و مهر بنه د و هو
دو زاباهم بچی باند چنانکہ صوت ثلا ثم دزان مخیے باشد نقرش صوت اعزاد بنا ابا اشندان کاه دد
خاتم گردان یا میل در انگشار ہے بگذارند صوت ثلا ثم ایشند فکدا



امادر در مهر شمس اسفله ابر ثانی براحتی صورت باز ایقون بود که بکشید و پنهان کرد
آن باشد چنانچه لهر آنگشت تین بد و حجاج هر زلط می بازند و در در روبه و در حال جناب و
قصله خلجه زنها در دست ندارند چون ازاده همیشه کنند که بزرگان اهل بول متعلق باشد
آنگشت بزرگ افزایش رو طلا زای ایا لا کنند سوئه والشمس اخوانها رو بطلوب ازند تا آنکه
همیشه صوت پذیرش خواهند بود بلطف میباشد که با این انشاد چون مطلب بخواهند معمیر تعلق داشته باشد
باید که نقره گردانید و بیان لا کنند این است که مناسب بغير دارند بخواهند آنگشت بزرگ ایا باشد که
همیشه نوبت گردانید امر ترتیبه هفتم افراد نقره را بحال خود با اذارند تا آنکه همیشه بکفا بث رسداز و

عمل بواسطه کردن قلایع و کوشش اهالی و جاهاسته تاریک بسیار مؤثر است محرب روئین که نواب اشرف قدس بر سر فلکه دیزان رفت و بنشسته بپوچون بینک کفره نشد اخربند کان شنخ خدا از اصفهان طلب اش پیش خود او ردن شده که شنخ این عمل کردند فلکه مفتوح شد از استاد چنین شنیده است بلکه بظر خود دیده ام که لوچه میباخت از سری راند ایه نصر من الله و قبح قریب ای افخان آن خمام بینا اقر بار بنا افعی بینا و بین قومنا ای امحق و آشخ افالخین علد ان ۱۲۹۶ خذیکه کفره شد با نعلج مع نموده لوح هفت در هفت بنگارد و در آن دون قلم عد زیرخان مدفون شد و چون چنان کردند و زستم بوق که اهل قلم بفرناد رامد امان طبیدند در حاشیه املوح بوبید امام الموارد ملک که ادامه احصار واریشا اسمنکا خرسکار سک داری در باء میهو کلام اموکا اسین کسانه هانه تاضر رشود این عمل نکند بواسطه بزرگ برو قوم و سلط بر ایشان برجیم خلائق بیار دستک چشم و بیان مرتبه نکند دنار نکهدار و جمیع کند لین الملک لیوم لله الواحد القهار در روز املوح نقش کند بالخود نکهدار و جمیع خلائق مطیع منقاد او شوند در وقت کامه قله بترآشاد و سره خانه را که بونکند خانساوک باین سرخانه روم ببریکه اخره بکه بان و فلکل سیاه در دهنی ارادا نیصل شنخ عبدالغاذ پیلانیست که بجهة آل هشان سلخنه بو نایشان مکت مل بیپاد شاه کردند از شیخ عبد الصمد ارد پیل علیست که ازان شاه اسما علیل فلکه بعد از اکرفت و از مجری باست باید که لوچه بزار داد میگردند از سرتانیا و بایس سیاه پوشش پارچه های خود را سیاه کنند شده که فردر برج سری و صاحب عمل از سرتانیا و بایس سیاه پوشش پارچه های خود را سیاه کنند و پلاسیه جگر ناشد قاعده عمل ایست پوشش پکشنه شویا ایه نام و سیع رو و سر بر همه کند و پلاسیه سیاه بسر کند بگوید یا اکیوان میخواهم که جای قوم بزرگ کم و مطیع منقاد کرد ایام دیزان وقت هفت چه ره بیان پیش خواه ریاض فلک و سنت سیه سپستان قیرو خسنه الشعله مشکدانه

وقد سیاه همه آکوفه و قوص سلخنه بجوكه که سرتانیا بسازداز چوب ابوس طی غیره اینجا واند غرمت علیکم آینه کوایک المعلم بالورا اسلطع انظرو نه نجع هنده ای هرف الالمعرا الرالو المراکب بعض طه طسم طس بس حم حم حم جمعی فای اسئلت بآسمائیک العظیم ان تکفی خدا المام نجع هنده الاسماء المعلم سیحانیل و میطرائل و مدحائل نجع المخ و نبته المطلق بعد ازان چون روز شنبه شویش از نهار صبح بر چیز و غسل کند این بعد زاد در مربع بنگاردا که ریتم باشد طبر است بعد ازان یعنی زاد و حجر به پیچد و در خانه تاریک بگذار و قیمه که نای پیش ای خواهد که ساختم شود و انکار مناسب باز حل اش بآشنا نه باین اورده بلخونکه هزار چون "انه هر یک باز بر دارد" داری در باء میهو کلام اموکا اسین کسانه هانه تاضر رشود این عمل نکند بواسطه بزرگ برو قوم و سلط بر ایشان برجیم خلائق بیار دستک چشم و بیان مرتبه نکند بالخود نکهدار و جمیع کند لین الملک لیوم لله الواحد القهار در روز املوح نقش کند بالخود نکهدار و جمیع خلائق مطیع منقاد او شوند در وقت کامه قله بترآشاد و سره خانه را که بونکند خانساوک باین سرخانه روم ببریکه اخره بکه بان و فلکل سیاه در دهنی ارادا نیصل شنخ عبدالغاذ پیلانیست که بجهة آل هشان سلخنه بو نایشان مکت مل بیپاد شاه کردند از شیخ عبد الصمد ارد پیل علیست که ازان شاه اسما علیل فلکه بعد از اکرفت و از مجری باست باید که لوچه بزار داد میگردند از سرتانیا و بایس سیاه پوشش پارچه های خود را سیاه کنند شده که فردر برج سری و صاحب عمل از سرتانیا و بایس سیاه پوشش پارچه های خود را سیاه کنند و پلاسیه جگر ناشد قاعده عمل ایست پوشش پکشنه شویا ایه نام و سیع رو و سر بر همه کند و پلاسیه سیاه بسر کند بگوید یا اکیوان میخواهم که جای قوم بزرگ کم و مطیع منقاد کرد ایام دیزان وقت هفت چه ره بیان پیش خواه ریاض فلک و سنت سیه سپستان قیرو خسنه الشعله مشکدانه

آسراز فائمه مقصود استم در غل لیبا

۱۲۲

پادشاه عرض کردند پیرن امداد بسیار تبعیج نموده و کوکه ببر تبریز پادشاه
گرفتار شویه اند عالمان ندای اخیر گرفتار کشی و مولانا اسحق زانواز ش فرموده و چهل و سه
روز قلعه امیر خان کرد مفتح ساخت بھین عَلَیْهِ



آریق عمل آشت که با اسم پیرزادم که روزاول خون کرد قایل نام داشت که هایپل زاده
خواکش نام او را بانام دشمن عذر کرد و این بعد رازیان اصله کرد مثیله سازد و در شکم آن
صوت بگذارد و هر بلایی که خواهد مبتلا کردن صوت قایل بسازد که هایپل را بطریقه که
دشمن را خواهد کشید اخیر باید است غایل دهد در رازیان صوت بگزارد و صوت دشمن که
متوجه باشیل است رو برو و قایل بگذارد و نام سید شیاطین ابیلیل ابر طرف مثلث بتوپید و آن
هر دو صوت را در خانه قلوب بنهادید و در سر زبانه کورنیا جای مصنوعی تازه و داشت که علیست هجریه
خطابدار و بارهای تحریر بر سریم است صوت این است



۱۲۶ آسراز فائمه مقصود استم در غل لیبا

بنشاند و اگر خواهد که وزیر شود و آن قلم را بزمیان بند بفهم مقصود که داشته باشد صور تراجمان
طريق بارز و اپنده زاده مردم بگذارد بر پوست آهو نابر حیر سفید در شکم صون بگذارد و از ازا
موافق مطلب خوش جانی بشناسند و بکار بر او نظر کند تا حسول مراد و پیش آن شچرا غدیر و مشخ
جهاء الدین مجتبه محمد خان قار عارح ام که خواهد کرد پادشاه بر او تلطیف غنایی ش فرموده مقدمه پدر
استانه شاه صفت خدمت میکرد چون مر روز برای بعمل گذاشت پادشاه بار دیل امد و پیغ روز
گذرا پنده مجهل خان را تشریف پادشاه چه ام امر و حکومت گنجم را بذاد و بقصد خوب بر سرمه ایشان



آگر خواهند کرد شماره معهود مخذول تازه باید که روز شنبه اقل ساعت صوتی سازند از سرب و
به طرقیکه هلاک ام مطلوب باشد بگشند و بعمل از اعمال تجربه مولانا اسحق اسنکه در مصحف
زحل عمل نموده است و پسر قورچی باشید زاکشید در قرآن اسحق پادشاه مولانا اسحق زالملیکه کفت
 بواسطه گرفتن قلعه امیر خان کرد پادشاه از پسر قورچی باشید اند که ملال گفت در خواه ام را شناز
مولانا اسحق پرسید هر عبلی که مسکن و خواهی کرد اول تامن تجربه نکنم قبول ندانم گفت پادشاه هرچ
بفرماید پادشاه اشاره به پسر قورچی باشید کرد مولانا صوتی ساخته تاریخ برهلوی او زد و در
میان خون اند لخت اتفاقاً پادشاه درون حرم بود که کبوتری از حرم بزمیں نشیاند شا
تپر چنان طایید نمی بود که بکو ترا ند لخت پیواز بکو ترا خطا شد از قنات مجید چون پسر قورچی باشید
پشت قناده در گذر بود که بتو بپل و اخورد و ترازو شد چون پیژا کشیده بکشید نداش بود و مرد

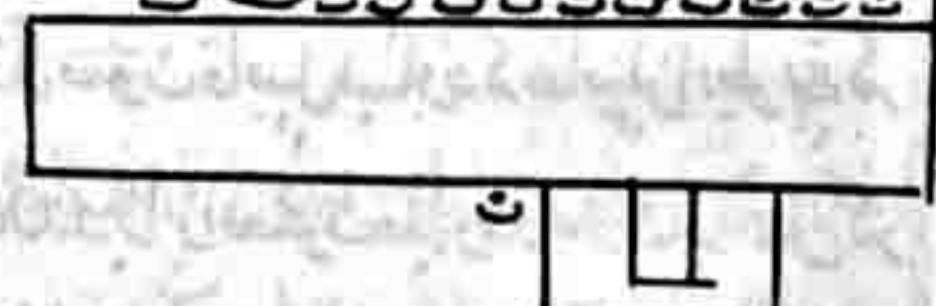
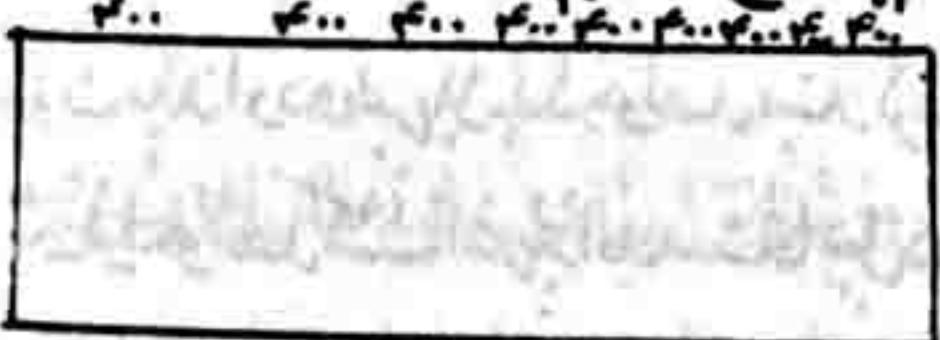
نوشته برد در واژه مقابل قبله بچیاند اثار خیر و سعیت رزق منفوع شواپنگ و آگرشنده



الف دیکرا فراز اپنے لار بڑا ہے قبول سلطان ملوك حرب پیٹ نافع بیان شکل واڑ بڑا ہے محبت والفت هو
روز میں صد کرت بخواند اگر ہمین عذر نوشتم زیر سر طفیل خند نہ سد اگر روز سہ شنبہ قت
طلوع افتاب نوشتم بالخود اردھم دشمنان مطیع شوند قت نوشتن یا باڑ بنا کر بخواند فضل
و نزد بعض علماء فن حروف تار و زنجیر شنبہ زایام هفسہ تعکق بجود ارد بآبد کم عامل انحراف ثام
فوشنہ موکل ارز بود وازو ہے استہلا د جو بذ متد کو اسماں الہے شوٹا نتا بخ کلے بر عمل و متفرع شود
و حرف ثاء بڑا ہے ایجاد حوف ملالت اگر پیٹ و یکار بوبو سہ جو زس پہلو کم درست پرمغز بود
انڈا نفیش کند جرس رزاہ جمع مفسدان فاسقان فن کند بزرگ پر پیٹ منفرد قشوں د و در کاب
سکا کے مذکور است کم اگر کہے هر روز بعلہ بھمل و کہ پانصد است بڑیان اند بڑا ہے لحدا ش محبت
ظپرے نڈا رد اسماں موکل روز پنج شنبہ علو ہے میکائیل و صرف پیائل و ملک سفلے السید سمهوس و
وکرش الثابت و اپیلس ربنا افع علی بن اسحاق براؤث قت آقد امانا و انصار ناعلے القوم الکافین الحمد
حکیم گو بد کم جم عربی در تحریک کردن ساکنہا اسچو نخواہے کہ چیزیں حرکت رہے ہے از جو شتر
اکر خواہے کم کسی زام مطیع فرمائیں بدار خو کہے بونا پارچہ سپید جردو صوت طالب مطلوب لصویں کن
اما پکے صوت زن لشنسہ دیکے صوت مر کم خسہ باشد صوت زن برسنہ تر خسہ نکار شر ٹاہد مکی
و باز بور و مقنھ سبز رسرد ستوانہ و گلاؤں لار ماعنکہ فمود روئور بیو ما تصال تیٹ افتاب یعنہ

چون عمل ذحل بی اتمام رسید امثال عیله چند از جزو مفردات را پنچل المشکلات می‌نویسد
بِذَلِكُمْ امثال بحروف مفردات اనگاه درست آید که زنگاه ۲۸ حروف را در ۲۸ روز
 بد هنگام بدین طریق که هر حرف اهرم و زیج سابع عذر لفونجه آن بوقت میان میان
 نادره خواهد داشت ۲۸ روز از زکوه فارغ شد انکه عملش درست آید فائمه اگر خواهند
 که پیرا خواب از ام بیاشد بتوپید این شکل مرتع زایرجاء اانکه کرد اگر دانم تع از طرف اندک
 مشتعل بخط چهل پنج بایه عربی بخوبی سیاه نام او و نام مادر او و نوپدر رف کند در مطلع
 قصایدان خواب او دستور گردد و بطریق و سواسش دیوانکه بسیار شو شکل اینست **الْتَّائِيْم**
 کو بد شاء عرب پنچه که زاده در سر برای اشدا این شکل را نوشته
 بیا و پرداز دفع کرد اینست و اگر نوشه با خود دارد

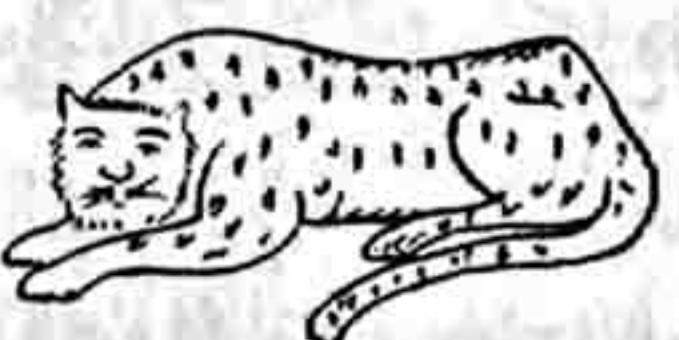
ب ب ب ب ب	۲	ب ب ب



بچشم صرہ عزیز گزند و اگر هر و ز هر ارکت بنخواند را قیال برخواه او کشاده کرد اما ثانیاً هند بے کم
صوّش اپنیت فصل نیاز دارم پا جلد بنخواند همان فائده عمل عربی دهد اما صوّه و شکل اپنیت
الثاء
بینار داردو
جدا پنجاه پانزون
مکوئیه جرمیون بولید از طرفین چشم زخم دفع شو و رنجها ی سخت و تباہی غیر قوای ادفع کند کارهای
بسته مکث ایشان در رزق و کار عمل روز بروز گشایش پذیرد و اگر در خانه ندارد کان بیشک زعفران

۱۳۱ مَقْصِدَتِيْمَ دَرَجَاتِ لَهْبَةِ اسْتَرَازِ قَاهِيْهِ

لوح اپنیت آگیاء و بقوله ۱۳ بنام کہ کھواہی معداً بن طالب مطلوب برکرباس کو
توره خاکدان برداشتہ ناشد پس ان نوشتم زاموافق طبع عمل نابدا کو طالع مرغوب اتھی
باشد رچاغ بیود واگر نابد پس باشد بیا وزد واگر لپہ بو شمسہ بخواہی ناشد اگر تو انشد خواہی
در خانہ مطلوب اش کند اگر خاکے بود خانہ اش فن کند محبت پیدا شو ف واگر اپنیمل از
عظیم اسلام شان شور و زخم تعلق بجود ارد مالک علوی کلکا پیش و عینا پیش و مالک سفلی السید
عبد الرحمن ملقب باب پراسام امیثار وایش قل جاء الحق و ذمۃ الباطل مکذا



بُونِبُد کِر دِر کِر دِمَدَو	۲۲۲۲۲۲۲
اخ عربی پر بُونِبُد	بُونِبُد نیشن عین جبلان ابن فلان
برابر شیر خضرہ ۵۱ پیکر	
اما بشیر ف ر عفران	
ومشك بُونِبُد بعل	

روغشیت بیان بیان نوشتم زاد پیش عمام نکم زار د بقوله ثام تر سلطان ملوک و بزرگان
نمایند بقوله هزار کرت بخواهند و از بزای رنجور فصل کوت بخواهی بر قدر بُونِبُد بُونِبُد و بخواهند
شیعیان بدل دلها کرد مثاله هکذا اپنیت امتحانه هند که صوئیش
اپنیت ۸ اگر بر کاغذ بُونِبُد شسته بیا شامد هر بخی و بلا که که باشد

در این دفع شو و اگر از بزای طغی بر دشمنان نوشتم بعلم بند دشمن



هه هه هه هه هه
خ خ خ خ خ خ خ
۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱

لہیز بته شو اخناء
طريق عمل خ عبه
پن خطہما بکش دینل
در خانہ کہ که اند از د

۱۳۰ مَقْصِدَتِيْمَ دَرَجَاتِ لَهْبَةِ اسْتَرَازِ قَاهِيْهِ

در حوالہ صون چهل ج بایض صوت ج نو پید در خانہ مطلوب فن کند نام مطلوب نام مادر شریعه
سبیله لصویر کہ بنام او است نو پید صورت زن نشته

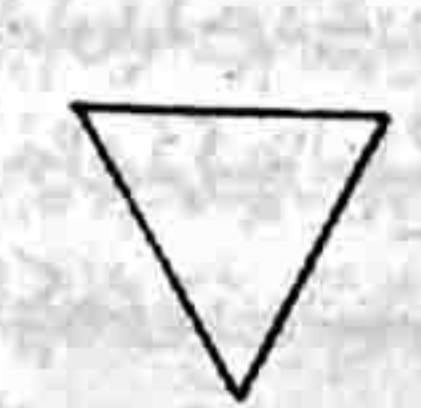
صورت مرد خفته

عظیم اسلام شان شور و زخم تعلق بجود ارد مالک علوی کلکا پیش و عینا پیش و مالک سفلی السید



اگر حرف چم زانه هزار مرتبه بر زبان زانه حضر رسالت پشه مصلی اللہ علیہ الرحمۃ الرحیم ملازمت
نمایند بقوله هزار کرت بخواهند و از بزای رنجور فصل کوت بخواهی بر قدر بُونِبُد بُونِبُد و بخواهند
شیعیان بدل دلها کرد مثاله هکذا اپنیت امتحانه هند که صوئیش
نکند ف و اگر بیک و زعفران بجزیره سفید نوشتم در موکر قتل زیر دنلان هدار و احزام غایس

کند بنا پد که نرسد امّا چم هینا ہے که صوئیش اپنیت صد عمل
عریزه زانه مل لر زانه طریق عمل انت که بروق سو سیار اپنیشکل
نو پید در جل که طلم اول نهاده باشد انجاد فن کند عذافت
در میان واقع شور و وقت نوشتن یا باره ہا ز آپک بکو پد صوت



آنچانغل کندت فوشان یادیان بآخالی مخوانه باشد امثال ال هشک که صوت ش اینست م خاصیت و انسن که ابطال نال عرب په میباشد کاپت اینست بر پوست که بکند بخورش ندازگوش پاپیم سک صوت ها ناش که در عرب نموده شد الل ال حکم کوپد که آگر خواهی که بیماری بر که متولی شو بگیرد پوست هنک و صوت ازاد را نجات سویر کند نام خ بگوید ال بته خبر او پاییز اگر مذاند کدام جانب است هفتاد بیوسیز در زیر سرفه و تقویه هفتاد فوشنه برسنده خبر ارشو و اگر حرف خ شب چهارشنبه ۲۵ نیم شب بهشت و زعفران نوشته می پیمود بلخورد عزیز دلها اگر دوقت نوشتن باختان نامتنا جوانه شود **فصل** روز بکشنبه تعلق بجهی خاذار دام موکلا ملک علوی میکاشه و روغائل و ملک سفله ابو عبد الله المذهب کوشد رطفه ای خالق والجیه و در قم راه ای خاص و اپیش و هو ال لبیف انجیز بعثت گویند ایش همان ای عظیم است که در سوره العام واضح است و اذ لجاء ائمهم ال لله ال حکم کوپد ای خرف برای روتیه دله ای پادشاهان بثابه ایست که شرح نوان کرد بیار پوست اهو و در نخمه پوست شیر و زبان صوت زنی صاحبها مصور کند بهشت و زعفران و خون میش میاه بکرنک و نام مطلوب مادر شست ریس پیش صوت بیوسیز در زیر پایه صوت پل نال پل پل بر پیش صوت بیوسیز کرد ملان بن فلاٹرا بر فلاٹان بن فلاٹان پیزا منزد در پیش در ایکینه سرخ یا سفید خاده در زایم در رازه شهر دفن کنند صور ترا باغیت مکلف نگارند و بعضی در زیر در رازه هم گفته اند این است فایلیم و اگر حرف زال راه روز هزار کرت بگوید بذلت بر سل و اگر خواهد که کسی را از مقام او را او راه سازده برا ملاده هر نامه اد پیش از آنکه سخن کند بر بالای نام رود برا بر معلم او هشتاد کرت زال بگویند انکس از



با خود دارد از جفت خوب و مسد شو آزموده است اگر بوند بر پوست بروکوچون خود سکل
مقدبکش زان خارصو شو وزن و نادو مرک مغایق تاها از هم مطلوب است پشم پشم

مثال صورتین



قریب بمع زحل بابل نام مقابله و امثله
شخصیں در میان فویل عذالت
قویه رو دهد مثال مثلث غیر متساوی

الأصلع

فصل آثار لوهنگ که سوتش اپنی ۷ از بزرگ اصلاح دوسته از ناب صلاح نیست
اما و پنه که حیفه در شرف خود بلو و از نوشت خلی بوند این شکل ادر اطلس سرخ در محیک که نظر
که بزان پنهند پای بر پوست تریخ بشک و زعفران و در طلب وسته هر و صوت از و برو بکشان که



گوئی مصلحت ذار نلد رهمه وسته عظیم مؤثر است
و محبت شکل بمان دستور که در عذر و نفره شد
و تغلوت اپنی که رو برو بکش اکرم سطیل کشان
هم درست سنت صوت اپنی ۷ فصل حرف زاء را

روز سه شب تعلق بجوان، دملک علویه سر قابیل

و سما پل ذکوش الرکی و اپنی این الدین عین دالله الاسلام و در این عمل ملوان بیند بآبد
و بینهار دهد با عسل شبانه روز بخواهند جمله رنجها اپل کرد و اکرم سلامه حرف زاء بر
شیر پنه بخوانند بد مد پیش سک اند از دیگش مرم عزیز آنچه نایاب دارد از ابر

بلک دهد نان اسم خود را بفقیر تصدق کن دال به مزاد حاصل گردید امتان اآل هنگ
که صوت اپنی ۷۰ در جام ایکسپریس کا شریع مستطیل کشی چهل زال هنگ ببرونان

مرقم نویل شصت آل عربی اندرون و بارده من عربی نویل پنجم ص و بقوله پائزده ص در
تحت آن نویل بشوند بباب چاهیه که افتاده زان شاید باشد بوقت براورد نان اب نیز افتاب
بر او شاید با کلاب امچه نخورد نمایند مرتضی بدهد سر روز متواتر این عمل نایاب صحت که رو دهد

و بنور کند از بخروس نا از مخ خرماده و بابز کوهه از جیع افاف مصنو

واهن کرد از ابر آراء حکم کویل خاصیت زاء عربی چون واهم که

که اصراع پیلا شو بوند بر پاره فعل که نه صد ای عربی در مثلث غیر متساوی الأصلع و
بنویل زانیان نام او نام فادر او دفن کنند پر چوب کاز زان انکسر اصراع پیلا شو و مصروع

گرد بقوله زیر اسنان خشم فن کند اگر بوند صد زاء عربی برچویه که از گورستان گبران

باشد بشری که بوقت کرفتن چوب که او زان پنهان نیم مبتلا کرد فصل آثار از ابر

هر بچو که از بزای اند شمن نام برهان نیم مبتلا کرد فصل آثار از ابر

و کلاب کافور چهل زانی هنگ ۷۲ طام عربی بوند بیر شویل

و بینهار دهد با عسل شبانه روز بخواهند جمله رنجها اپل کرد و اکرم سلامه حرف زاء بر

شیر پنه بخوانند بد مد پیش سک اند از دیگش مرم عزیز آنچه نایاب دارد از ابر

خاصیت او اند که اگر بوند بر اطلس در و معلم که زهره در شرف باشد خانه زهره از
خوش خاله بتو و مثلث پنهانه الأصلع بیش و بیک زانی عربی با اطراف نوشته و بنور

سنبل کرد و بوند بالخود دارد او زاهمه کن و ستد زار و اگر زنها این شکل ادر شرف هم نوشته

شپن عربی انسٹ کر چون نوشته از ابر صفحہ کاغذ
بیٹھ ته شپن مکو پے در و قه که قردر قوس باشد
با اصال غیر منحوس از پرخ بیام مطلوب نام مادرش
در وار و ره سخ پنهان کند مطیع مهران شوما زاچکه

از قاره بیرون پاردازگر پوست اهوب ابرکاغذ سفید ۳۶ شین عربی و ۱۲ الف و
۴ ه و عب عربی بمشک وزعفران نوچنگی خود را در مقبول جمله حلائق گردد ف
اگر خواهد که بدآن خاطمه است یا نه در پیش باز نمیتواند درخواب

پلند اکو رچز ہمجنو ان د بزن حاملہ نہ لد د دبار نہ لڈ اگر بنام کے بر
چھل پارہ کا عذ فو پُرچھل ونہ نان سازند وہر کا عذ ہم در تکم نان

پنزو هر زانه بیک دهد تا بخورد فیلان بسته خواه از امّوّت راست روز دوشنبه تعلق بجزیره شمند

اسماء موکل علوی همراه طبل و جزائیل ملک سفلا ابو عبد الله المخارث و شمس کائل زانیز باد باید

كَرِدْ وَذِكْرُ شَهَادَةِ اللَّهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ دَوْلَةُ الْجَمْعِ كَذَلِكَ اهْدِيَتْ

از چاه پیار نگ صندل سرخ بان اب پیاپنگ صوت نکه که احضار آن معده لست بان صدال بصور

کنلا و گرد بیگ و صوف ۱۷ ص و ۱۲ را او هج بیولینل پیر ن اثره

نام مطلوب مادرش بنویست اگر بمقابلة بکماله زاه باشد خاصو
شور خلا او اگر جنوب شاهزاده کشد و در همان داره ده

سوندھندا ادا میر پوسٹ سپریڈ، ہرہ سندھ رکھنے پاں دے رکھنے
صوت مکار نند برقہ افتاب دھو و پکے برسنہ اونشنہ کوئہ کہ ادا
میکشند و نام او و نام مادرش نہ نہ نولیند بآچھا رہ عربی



وَاكْرَبِيهِنْ مُلْكُ نُوشْرَبَاخُورْدَارِدَاؤْلِيْسْتَ الْسَّهِيْنْ حَكْمَ كُوبِدَ كَهِيْنْ عَبِيْزَلْخَاصِتَانْ
كَهَاكْرِبِيهِنْ مُلْكُ بُونِبِهِلْ بُونِبِهِلْ وَرِسْپِيْرَزْ بَهِهِ كَهِيْخَتَهِ نَاشِلْ بُونِسِهِنْ
بِهِرِنْ وَارِجِهِزِهِرِنْ دَرِدِلْ نَاشِلْ ظَلْهَرِ كِنْدِ صُورَتْ شَكْلِ اِبِيْتْ

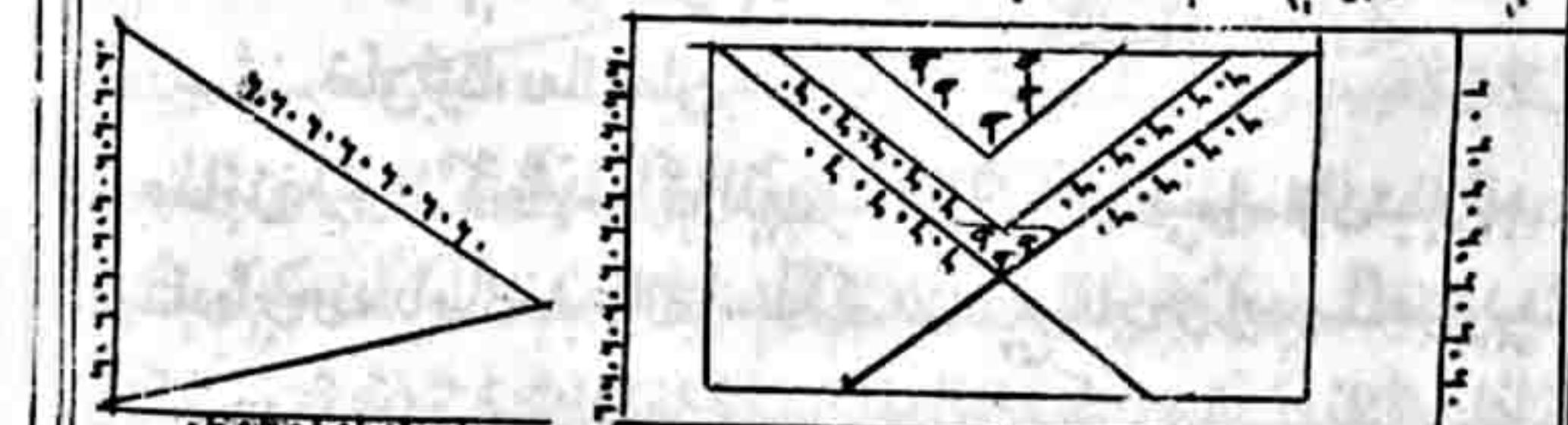


فصل اماںین هنگ که صوتا پنچون بولید برخوبی اچوب کراز کوستان گیران

بُرْدَاشْتَهْ بَلْشَنْدَيْجْ بِيزْ، هَنْكِدْ دَلْزِرْ سَرْخَسْ هَدْ بِيدْ لَرْ شَوْدْ مَا زَاهِيْهْ كَرْ دَلْزِرْ سَرِّا وَبَا شَدْ

شکل اپنیت ۶۰۶۰۶۰۶۰ و آگوینو پیدا صد سین عربی همین عمل کند باشد که
کامات ناب را خنثی کند و خون کوتوله را از دست رفته باشند در جایی که

اين شكل بيان ويزند بكت ماما هوا بش فرود



وقت نوشتن یا اقتماً باقرَبِ وَأَكْرَاسِ حَافِرَةٍ طَارِيْخِ دَرِيْمَانِ مُشَكَّلاً ازْجَعَ رِجْهَا لِلْأَمْرِ بِإِشْدَادِ
وَمَقْبُولِ الْعُولِ وَالْعَبُولِ فَزَدَ حَلَاقَ كَوْدَدَ مَنَالِرَ هَذِهِ الْبَيْتَنِ الْسَّئِينِ حَكْمَ كَوْلَدَهَا إِنْهُواصِ

چشم زخم و حواس پوچی که بپویید برگاش می سرخ صوف ادیب دشمن را خواه چون مرغی را شاج
بلند پس بر بالای تاج خود را زده طبردست را است و طبردست چپ بباب نیل بپویید
بعد ازان بباب چاه بشویید و مغلوب از آن کم کند بخورد و لازم پیاره هاو دهان مفوظ ماند و اگر
مریض بوش فنا باب مثاله اینست و اگر بسکا در بکاغذ
سفید صوف ادیم و کرد پکرا انصوف ۵۰ طب پویید
پیرن ذایره بباب نیل و اباب سنبیل ولسان الصنایع و
کلاب در زنجا حل کرده باشدند پیان فوشر زامبر
درخت مریم بباویزد و باد رفیر درخت مذکوره دفن
کند در دفع چشم زخم از کودکان خاکه عظیم ذارد و اگر بپویید این شکل را در درگان بازدرا عنجهای
دفع کند برگان معیث بچاچان منفع ابد مثاله و اگر
هفتصد بدار طه بخواند رجتو بلدم طبع شود و اگر از بزای
طبع ساختن ظالم خواند مهره ایان و منقاد شود و اگر در شب
پیش بزیر خصد بدار تو شهربال خود را در رهیچ کار در فاما لاش
در وقت نوشتن پاچتی با فیوم بخواند باشد طاء هشیگ



ناضع است در دفع
امرا و بواند خاکستر
الله تعالیٰ اهتمادر
هر رفعه ط چنان به

۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹

۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹

۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹

۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹

از پس صوف در بیرون ذایره و در پیان ذایره ۱۲
ص نزد دیگر بخط ذایره فوییند در منجر قصایدان
یا بازار قصایدان دفن کند البتہ دشمن بعید جویب
و از موده است تمثاله هکذا اینست هوا شه العام
العلیم فَصَلٌ و اما صناه هشیگ بر برگ حنطل
بنویید بعد رسایر خشک کرده بناشد پس از اد رمتو
و شمن اند از دنفر قدر رجعت او افتاد چنانکه فرام نیاید خاصه هر فکل و رق اپسا و اکب
تعین صنادل و عشر او را ق فکل و رق قسم صنادل و اکب هر جمله هکل ناید معتقد او تخت همدا کان
ذلك امان الله من و جح العابن او اعلمه اعلی رأسیه بایران ایاذ الله تعالیٰ الاضلاع حکم گوید
هر که بپویید حروف ضلاد را بر میگردد ترفع و بمشک وزیر ان و کلاب بر میگردد عذر بر پک
هه خ پر خشک کند انگله بناشد پیاره لخوردش هد بنا کلاب کردان هم من غال مصطیک
جو شاند باشد قاسه و زینه دفع شود و محنت کلی رویهد دف اگر بیام دشمن هشتمد
نار بخواهد بایام الصار مایام و بنویید در منزل خود فن کند اگر هر عمل کلام و کابی به
و اقام شواثر عظیم کند اند شمن بزودی پیشون باشود دف و اگر ص ۹۰ بچنین فوییند
بخورد پیوانه دهد عافل شو و اگر بخیان عذر خواهد بد مدنیز مفید است و اگر فوشه همان عذر
بخورد ضعف دل زای بر دف و اگر ضاد بهم محبت هفتصد بار بخواهد منقاد شو و اگر صد و
هزار زیمه ض شب جمه بمشک وزیر ان فرام نویید زیر سر نهد حضرت رسالت پیام سیک اللہ علیہ
الرسک زاد رخواب ملازمت نماید اگر شسر بخورد دلش روشن شو و اگر بالخود زاره غیر زد لها
گرد و قوت نوشتن پاچلیش پاقدوس میخواهد باشد ایضاً حکم گوید که ظاهره دافع



صورت شاپنگ .۰۷۰ و اسم طالب مطلوب مع امیر دهستان و شکل ناب برق لوپیا باشد که شکل نوشته شود مطیع گردد و در محبت مغلوب گردید که شسسه نجوز انداشکال اینست ف بگرد کاعذر نمایو

۲۲۲۲۲۲۲	لہاپن	وہی مطہر	۲۲۲۲۲۲۲	۲۰۲۰۲۰۲۰۲۰۲۰۲۰۲۰
۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰	۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰	۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰	۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰	۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰

او نو پید دا ئه دیگر بکشد پس همان هر دو فا یره بتو پید هفتاد عین عربی و درون دا ئه خود
دو خط بکشد ز است و در از خط
بم طلوب بخواهد اینست
عین بمنست محبت بان
حواله اند لحث مانعه بی اشد
ناد بآشد محبت عظیم رود هد محبت و اگر بیست پنجم هفتاد مرتبه فرعون نجواند
دشمن هلاک کرد و اگر بربر کجا ریلخ سپصد مرتبه نوشتم در خانه دشمن اند از داواره شود و
اگر روز جمعه هزار مرتبه نو پید با خود دارد هر کجا محتاج نگردد در وقت نوشان ناعظیم نایجیب
بخواند **العنوان** حکیم گوید هر که ببارداش رون و نابر کاغذ مهر زر و حرف عین نو پید
بمشک وزعفران و نام طالب مطلوب فمع امیر نیز نو پید بخواند و اگر نتواند برشیر بشهیب
بله دنام مطلوب بخورد محبت عظیم پیدا شود و اگر از براي محبت نه هزار مرتبه بروکو بآس نو پید
نام مطلوب فمع امیر و نام طالب بالخود دارد محبت پیدا کرد و اگر روز چهل و شنبه نو د مرتبه نوشته
با خود دارد محبوس از جلس خلاص شو وقت نوشتن نام مکمل نامه من میخواند باشد خاص

لکھنؤ ایڈیشنز ۱۴۰۔ مقصود است در حملہ لہنا

اما در ساعت مشیر به باشوف قرا کر پیش و پنج رقص بره قمه ط چهارم مثال نموده شد بنویسد و
ما فریاد نکند از درسته بجز و برآز خافت این مانند حامل آن عزیز و مکر مر باشد خلق
او زاده سندار نمایند آگر برهفت رقص بنویسند در کیه نگهدارد کپش او لبچه نگردید در عروج ماه نویسد
الظاء حکم گویند که برهفت بول تبول بره بوجگهفت ظاعنه ب نویسند خشک کرده بس ایند
و در طعام بدشمن بخواهد که لال گردد و اگر خواهند که این سل باطل شود ظاهر نگه صورتش
اینست ۹۰۰ بزرگان و کلاپ بنویسند آن نوشته را باب بازار آن شسر بد هند هر رنچ که بئا و
و سیده باشد فمع شو باید که عمل تائیمابین ۱۰ روز و اوضاع شو و اگر زیاده گذشته باشد سوده
نمیاند ف دفع دشمن را بظاء هر یارمداد بره نصد کرت و هر پیشین همین علی بخوانند بخاب
دشمن میزل و بدمد بزودی انتزاع خراب گردد و دشمن فمع شود و بقیه هر یاره بسیار کفته اند ف
واز براز محبت هسته لام ریه هشک وزعفران نوشته با خوددارد و اگر روز پیشتر بکشند بے طا
بنویسند با خوددارد مشهود افاقت گردد وقت نوشتن یا محنونا کرم منجواند باشد فصل روذ
چهار شنبه تعلق بتواردا مام و کلاس علمی میکاریں ولو طلبیں و مملک سفلی دو بعد و پر قلن غام تو این
را بایز باید بروز ذکر ش الناظه ر ایش و هم معلم اینماکنتم **العین** حکم گویند که در حرف عین

A 4x10 grid of the Arabic letter 'U' (ع) written in a cursive, rounded style. The letters are arranged in four rows and ten columns, filling the entire grid.

درخت دهن که خشک شود یک را بذلای او را تکریدا پنست فصل و اگر بنویسید عین هند پراک

مجنونند بھر نہیں کر زار دھا جتھ رواش نواز برا بھو خواب نبُنگ دو صد قافْ بنو پید بَر
کاغذ نہیں و در ز پوسنک کر آن نہد مئو تراست و بقیو لے بونکار دھولاد نو پید کار دزاد ر دپوا در
فروز نہ د تام ماد اچ که کار د در دپوا ر بخواب مطلوب لبتر شو ف اک گون بنو پید ب پوسٹ
شہر چھار صوٹ شکل سر شتر دوم سر شہر سوم سر گرد چھارم سر ادھی بھر شہر نو پید قی
کر طلوع میکند شعر بھانے بعد ازاں پوسٹ مصوڑہ زابنڈھر کر زا ازاں خاکشہ مقدار نیم
دوم مجنون زاند فالہ و سر گردان او گرد اما کابت قافْ مجنون ادمیکند قی کر افتاب ر ظالع
ناشد هکلذا



ایضاً بکر پوست اهون صوف عقاب بران نگاردو پر و بال کشاده و سرا و چون شیر پنجه
در زیر سرا و نیز قاف و بال ای سرا و بیست قاف و در پیش سرا و دوازده قاف و
پیش پرا و پانزده و در بار دان نو خد کم درون او روغن ذلاده باشد لحروف و شکل را بزر غرقان
حل کرده بنو پید محبت عظیم در دلها ازان پیدا کرد هنکذا
اپنیت نسبت بصاحب عمل اهد ملوك و سلاطین وزاد و سرت
دارند و آگر در سفر حضر بال خود دارند این از مخافات باشد
ایضاً و آگر هر روز بیست بار بخواند صلح بسرا و آگر بپوست اهون بیست قاف
نوشتر بال خود دارند عزیز دلها آگردد در شب چهار شب هفت نوشتن باش کور باعزم پیش



الخین قال الپویج من کنیفه و رقہ بیضاء عشر عینا و خس فاء ات و آضافات لیه اموله تعاویل
عن انجیال فقل پنس فهاریه نسنا و جله امن به طال زال عنده باذن الله تعالیٰ آیضا حکم
کو بد هر که بنویسد ۸۰ ف باب بر احتفل بوسن پوش کونه زرین بیو بد باب خام که بروان
منابد پیش کندان ابرادر خانه دشمن اهل اخنان را انجام مفرق شوند هر چه سرخود را
گرفته اداره شو **ف ف ف** آیضا برام بزاملن خلجان هر و زه شتاوف باید
نوشت و اگر مکمل باکمربد نوشته باخود زارد از زجت این ماند و قت نوشتن با کلم تاکرم
میتواند باشد فضل روشن شیر تعلق بود اینسانه موکل علو سرکائیل و حضف ایل و
خطا ایل ملک سفلی ابو نوح میمون الخطاب ذکر ش افتتاح فایش تصریح می الله و نفع قریب
و نصر و اینا صنادیر تسلیم المطابق و درده هر که هشتاد يوم متصل هر روز هشتاد بآذار
زبان زانه بجانب شمن نفث کند با تو و ضائع گرد و بنام غایب هر لوبار بخواند با بر مطلع
که بایس نویا که نویسند و زاتش این ازدواج و مغرب تو و عامل در مشرق خود را بور ساند و
هر که هشتاد و پیک بار حرف فارا بعد مفصل این بخواند با اینست فالق و فارج فاصل
فالق بایافت از فرمان مفرق بره مقصو په که ذا شیر بآشید فا بر گرد آما فاء هنگ که صویش
اینست ۸۰ آگر که در شب بسیار میخورد و بآشید این سکارا که محبتین در صد سب و رسه ضلع
و هشتاد ف هنگ فویبد بپوست پیش **فلان ابن علان** و در میان شکل اسم ذریعه
اهم زای بدوی بد پیش بزارد با خودش از افعال خلاصه شو آیضا از خواص فاء هنگ که هیون
نویسند از اجنانه مذکور شد نیکح عربی در میان شکل اضافه نویسند ام تاعیل شکل اویل
بناطل میون شکل اینست **ل** و آگر سویید بوجام رویین و بکلام اینجیه با بآذان شنیده
مرهیز را بخواراند از علت شفای باید **القاف** حکم کو بد هر که هنگجه لوشنبه صد بار

اسزاو فاصیم

لام بز دم خاد فویل بخور کند مُقل از رقد رو قضا که تریج قربانی شل منحوس بویس انجو زار پوت
پچپلا دفن کنند و خانه دشمن هر رفیع که نام بز و هر بلا پی که بخواهد بعد شهر عاپد گردیدا هناد باشد
 تعالی‌منها

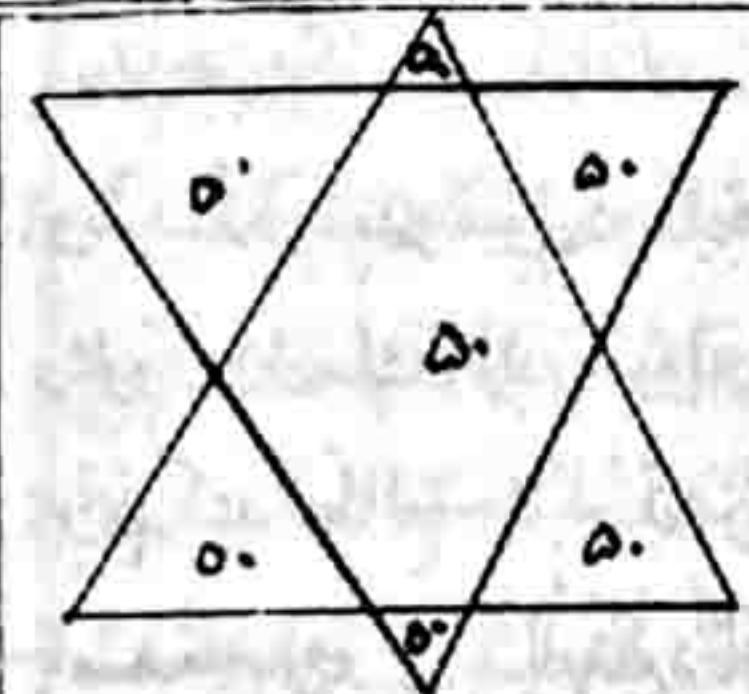


فَأَكْرَحُولِمَدَّا ازْجَمْ خَلْوَعَيْبْ شُوْبُوقْ خَاجَتْ هَفْنَصَلْ بَارِبَكْوِيدْ مَقْصُوْهْ مَحَاصل
گَرْدَادَمَالِمْ هَنْكَمْ قَمْ اوْنَجَسْ خَاصَبَتْ عَمَلْ اوْ لَوَانَا طَلْ كَنْچَونْ بَوْسِرْ بَرْ زَارْجَهْ
ئَاعَدْشَشْ لَامْ هَنْكَوْ شَنْزَا بَابْ پَشْ رَازْ طَلَوْعْ افْتَابْ شَسْتَرْ بَاشْلَمَدْ فَعْ مَضْتَوْتْ كَند



۱۴۳ مقصود است تردد و عمل بینها استرار قاسمه

میخواند باشد اما قاف هیچ خاصیت او نداشت که آگر بزیاد بان کشیده نویند و از اینا
شسته در درین اندزاد دوپاره از آن اب بر هوارش کنند از غرق این شو الکاف حکم
گوید که از خواص کاف عده لخارج دفاین است چون بنویند بر لوح فهرم نابرو پوست گردید
بر پوست را سو بپاره و پزند بر گردن خرس سفید فرق و رها کنند و جای که دفعه باشد باعمر الله
تعالی رفعه بمقدار کاوش کنند آگر بر فیض پیغام که مدفون باشد همین کنند ظاهر گرد و چیزی که
پنهان کنند محل آن فراموش شو بد معمیل یافتم شو صوتش اینست کی ای و بقول پیغمبر
کاف نوبت بر روایت شایاند کاف اما کاف هیچ که صوتش اینست ۲۰ چهل کاف
منشک بنویلد بر جام زجاجی بمشک وز عفران و کلاوب روغن هنون از امتحانات و روغن
صفک و دوشیزه نگهداشته بعد از هفته از آن روغن برو خود قلب بی بالدار از امراء و ملوک با هم که
مقابل شود اوزل و مستلزم نهاد و در وقت نوشتن منجور شو و عنبر کنند ساعتم سعد ملاحته
نمایند مجریت ف هر که هر و ز دویست کتره بگوید سوکلمه لا الہ الا الله عزوجل و کشف شو
و آگر بنویلد با خود از این نزد خلاصه غریز و مکرم گردد و آگر روز جمعه نود و هر هیئت بزمدن
نوشته با خود از ارجیح حلقت برايد ف و آگر نوشته در باغ و گشت پیاویزدموش و ملح
مشترک نرساند ف نوشتن بحال فیاض چیز میخواند باشد حاسته الکاف قال
الیمله من کتب و رقمه بیضاه ثلاث کاف و اضاف البهادله تعالی و ماذ لک علی الله بغير نیز کاف لک
اما نامین السیرقه و حفظ الله تعالی روحه من العوارض جمعه ما الکلام از خواص لام عربی
آفت کمچو نخواهد که بدهمن اذار رساند پس بر پوست خارکه مدل یعنی باشد ازان کنخ سبز
کرده باشد صوف کاون نقش کنند دم بطریق بخوش برویں نام دشمن یافایم مادرش بنویلد
و صوف شیر بخوبی پاره و گردنویلد شش لام بر پیش شیر نویی سلام ذیرشکم کاوس مر



و سؤال اور دشود و گویند نقش خاتم حضر سلیمان ہے
بود ف اگر کہے روقت نماز خفتن صد بار گویند
درخواب نرو اگر کہے بیجا بار وہ منصد بار بڑا ہے
منع مجنوا ند نون دیکھن شو اندھ ف وا ز برا یہ دفع دیو ف
پر ہے نافع است زافع و داض ف و اگر کہے ہیجہ
نوں نوشہ در بار و بند خلا جتیں رہا اگر دو وقٹ نوشتن ہا عزیز بزر بجتیا ر مجنوا ند بآشد
الو او حکیم گویند فی کہ ڈمر در سرطان بآشد متصل بزر حل بکھر موسیدا زانصوف
اد ہے باعضا درست بس از د بعد لزان بکھر پوست پارہ از بزر کوہ و بزان ذاہرہ بکھر د
بنویل نام طالب مطلوب مع امتیں و بزان چھلادہ واواز هر چھار طرف نام نویل د ان پوست را

پچیڑ در میان شکم مو پنهان کند دزان پا عگان اسبیان صوت
مذکور ذا هد فون تازه در دشنبه و عذا و عذایت مؤثر است و
نفعش که برو پوست نوی پیند اپنیت وا و هنگ که صوت ترا اپنیت حنک
خاصیت وا و عربی است باید

۶۰	۶۰	۶۰
۳۰۰	۳۰۰	۳۰۰

که برو پوست شتر بصحب سفید

و وزان اضافه کند سه بین هنگ که صوت ایشان هم اُ در خواص ها، عربی گوید در
فروذ نهاد، نویسند فهم و عقل و ذائق حکمت و دفع دشمنان شکل مثلث هنگ نوکوزه نفره
بمشک وزعفران نویسند بعد از آن بگلاب سرمه شتره روز سه درم لپیزه پیاشامد قوت
عجیب رحافظر و عقل خود را باید که رقم انصوت پنج است اما هاهاء برايم خرابه دشمنان
وقتل اعداء بروندل روست شار و صوت ادیه بکی افتاده و بکی اشتاده و آنکه ایشاده است

مَقْصُدُ الْكِتَابِ دَرَجَاتُ الْمُبَارَكَاتِ

شب جمر بگو بد حسره سالت پنهانه حسنه الله ملئه المذا رخواب پنهانه اگر روز و شب سیزده
میم نوشته در مصحف بذار بحاجت رو آگرد وقت نوشتن یا شکور ناکلم بگو بد حاصمه
المیتم قال الرؤهمن کتب مثلاً ث میهان و عین و اضافه ایه اصله تعالیٰ بآمسنقر بکتب
فی ورقه بعضاً و تعلق به حله نیز نفث دم او تزییف او رعاف فیان ذلک بقطعه بذن الله
قال **النون** حکم بگو بد که حرف نون زیراً همچنان ز عجایب است بکبر پوست اه کوبناغه
یا فشر یا شکر بر او تصویر کنند صوف شیرکه سرا او ماسه سو شر لقو و بر پشت او سواره و
شاخ ریحانه بدست او گویا می بود لپس بنوبله و از ده نون عربی جانب دم او و شخصیت
درز پرسنیه او و شش نون برسیر شر در شکم سوار غام طالب در شکم اشتراسم مطلوب

دارد مجتبی پل اگرد د صورت
اینست خیر شیخ العلیاء امام
غزالی در خواص نون هندی
فموده اند نون اهدی تبریز

حرف پکب شکلامدیرا و قه صوّه الابل و ناسر که اس الابل علی طهر و صوّه الانتان و
پلاشیه ذمہ و مکب فی بطن صوّه الابل لانونا و فی بطن صوّه التبع نوناث ثمکب فی بطن
الابل اسم برید عطفه و فی بطن الانتان اسم طالب یکون لکن فی حبل العزال تعلق علیک
برئے محجّه عظیمہ فون هنگ هذرا صوتیش اپنیت بوبید بولوچه از نفرم و قیچیه که مرد را سدا باشد
پاتصال مشتهی بہ شلیه خان خاصیت فون عربید هنگ محجّه روز بروز ترقی شود و او گنون
هنگ بدین شکل مرنگان فقره نقش کند یا نگثیر بالغوز زاویه حاجت او از هر که خواهد برا پید

آنثاب حرف ناز امکن رکاب شکن بعد اسماه کرد و سلطان خوشی است مثل الفاظ حکم و علیم و ان
پیش هشتم است در زبان هر این از آن اسمه رکاب کن لایز بقول و قویتر شو و بعضی کفشه اند که
صد بار رکاب کند بعد حاصل الغربی مدر نفس خودش پس نوشتر زبان خونگاه مدارد از جمیع
خرماث بازم ماند و از جمله منه پات هم اطری افسرده گردید فهم و زیاده مشهود و جوده دهن و
بپر ابد و اکثر خود زاهر امر تبریک بگوید از خلق بینیاز گردد آمثایاء هشیگ که رقم او اینست
خلصت اینکه چون بپر از کافر خوب سفید بدل نمایان و کلاب بوق نوشان هم بخورد
کن نوشتر زبان خود دارای اینست که قردد ثور ناشد متصل بزه و دارند او زاهر که بیند
مطیع شود و فرماین بردار گردید باید که در کل اعمال رطابت اذاب عمل نماید و از خذاب بر سر دواز
برای نفع هواند و تعجب را پسند دشمنه اخبار عمل نماید که عافت بعد از الجمیع
گرد و چون عمل محبت کن دارای حلال کنند چون دفع خدم کند مطابق شرع رطابت مظلوم چی
نماید که دفع خالم و اعانت مظلوم باعث خجالت اند است مقصد رجھار در عمل
همیم اینکه همیا معلم نیخواسته اند معرفت احوال بمعنی میانه است از جمله نصیحت
بخور از پوست ماروزا سوکن در وقیه که تمرد در برج سرطان ناشد بظریت دلیل منتهی پس
خوب باید بآسوده همراه کرده در چشم کشد کل چشم دفع شود و آگر زهره ادبه بان ضم کرده چشم
کشد اشخاص و خانه این بینند هر چه بپرسد جواب هد اگر بپرید بیست نه نایه عربی بر
پوست شیر در مردم مستحب و دو عمود در وه کشد پیش ه لطف زاست و ه طوف چپ عمود
بکشد الیمه سکله که لفته اکر کیه حرف ناه را صد بار نیام شنجیه بزبان زانه همان هزار عنیت و
بنان نبیت بنا مل بند شو و آگر همین عذر بر خوب سفید بپرید با خود دارند زبان هم حللاه
نبت بخوبی شو و صاحب دلالت اور و دله هر که برق بآک صباح بعد پیش نیم بعد طلوع

فصل اول در تعریف از اک

بدست خبریه کشیده گوئی که افتاده زامپکش برسپر فاتل چهار هر عربی بنویسند ثام فائل و نام نادر
او بسپرید برسپر مقول دوهای هنگ و دوهای عربی بنویسند پرین دا آئه بزرگ چهل همچه بنویسند
و بخور کنند سک و انزاد در خمراه اند از دودن کنند رسنخ قضابان بعد از سه و نیم چاپ بینند
این فیه کند که طالع سعد ناشد قرآن طربه تثیث ناشد دلیل طالع مقول منحوس قرب سلطنت ربع
سباسد تاعمل مؤثر اپد باید که دقاچی عمل از بخورد و نظریت کند و شرایط فرو نگذارد این است



در دست سلطان عظیم الشأن پاشد همچ یاد شاهی بر او غلبه نکند اگر این انگشت ری داده شد
باشد دست خود را بالا کار اسم خود را اسم کو اکبر را با عنکبوت خواند! وقت نظر بطرف اسماں
بکندهان نمای کوک بپترو ابد اگر شب چهارده و قیمه که ماه کامل گردید و نظر جان کند آن کو اکبر
یاد کند چند دفعه نخواند! مرد بمرثه نزد موکل بپترو ابد هر مطلب که پاشد از او طلب نماید
فی الفور حاصل شود اگر در صحراء و دوز روشن پاشد انگشت ری زاده ریان زمین فن کند
فی الفور افتاب کرم شو بلکه در زیر ابر ابد همکله که خواهد کم موکل ستاره خود بپند بولب
در پارفسرا قول اسم موکل را در پافت نموده پاصله مرتبه نخواند ناگاه شکل هوبدا شوهر اه
آن شخص سخن گوید پاصله مبلغ نهم کلام شو همچ خوف و ترس نخواهد بوقتی
دویم کسر عمل زحل هر کاه که خواهد مصل حل کند بینه موکل زامن کند از زمان
حین جهان از خود جدا نکند پر اقل زاده قوم حا سوم لام مالا حان شد ایم خود پنهان و اسم
پدر خود روز شامل کند بطريق ملعونه آنرا مرتب سازند پر هرج و فد که مصل ستاره
ا بد از اجمع نموده ایم موکل ذات بتعلذ احروف خواند شود بینه و قیمه که شب از نصف بگذر
شروع کند پر هیزا لذ پذ ات وا ز جیع کوشها را ز جام وا ز پرینه و روغن ده رکاه در
اشایی خواندن از این چیزها ایکه زانجور دعمل خراب شو بلکه خوف جان دارد و هر چند که
حروف بباشد همان قدر روزه ها خواند شود روز آخر که عمل شد غام شود مدرن خذارا
تماشا کند و عریج میاه شروع کند تا آخر و قبل از شروع عمل این تعویضیا بامثل و
ذعفران و کلاب بروکا سرچینه نوشته جایه که بزایی خواندن اپیم مقرر کند بجهان از طرف
خانه بباشد مگر حباب حروف ثام خود و ثام ستاره و روز بکوش و سعی تمام الغاظ میزند
و اژمخت مرنا دشوار اینجا بملاحظه نمایند و تعویض این است

اگر کپے خواهد کہ از آفائے بلباش محفوظ باشد پی او نام ازا از جیفا۔ ابجد بطرح هفت شمار
کند مثلاً نام احمد لله کرم احمد دلنوی م اپنے بطرح هفت بلطفه ماند (۴) پس شاره مشعر ۱۴۰۷ء
ذاتی طلبی کہ مشعر پیار دبر انگشت از طلاق بوقتی کہ ساعت مشتری باشد کند ثابت و اذ
دست خود کا چہ جلانکند کا ہے انسان تکلیف سنت نخواهد بتوڑا نہ اهر ہلت عزیز داشد و پیشو
شنبے کرو دن با عزیز و ابر و زابد اگر خوبی باشد سلطان ازان گنون رکزد و اگر ذاد پیش و ابد برو
مالا و دست ادا از عکندا اگر نظر دزد برا انگشت زیر پی او اندھر گزبر مالا و دست دزاد نکندا هر کاه
اپن انگشت زرد و دست باشد جمع کند برحلا لغا انگشت پیرون نکندا نیزال نگردد و اگر دست دسر
ما بہ امداد دینے بخوبی خداوند تعالیٰ ان مالا رس مر چند مضاعف گرداند اگر ان انگشت در دست
باشد طازا ابد از ایکر دوزہ مان ٹائیپ یا ونخواه مکردا اگرچہ صد جا اگر ند ساند و اگر ان انگشت زیر

مجوزات در عمل زحل نوشته همان نوع باشد که این عمل را بطرف مغرب می‌باشد و مرازه موده
هستند تا بهتر محاسبت اپنے عمل بزرگان سر برآورده باشند همچنین حروفيه داده اند رساله نوشته خواهد شد
علوم عابد فصل چهارم عَمَلْ قَرْرَ بدون نوع است نوع اول بروز سر شبیه
عُرُج ماه اوّل غسل کند هر آرمه زیر بعد غسل بولیت ریاسته احلاص انجواند بعد از آن جای
که برازیم خواندن مرقر کند انجاز اضافه پاک کنی و قت شام باید خیلی بکثیر فکیدن خط
سوره معرف موکلان یک صد مرتبه نجواند و قت خواندن باکه سخن نکند که روی روان بنامند
و این سیره ای باکه نکوبیدار است لای شروع عمل تا انتهای از اپنے عمل پیش همچ کس اطمها را نکند و
مجوز است که با لادر عمل همای زحل و شمس نوشته شده همان نوع بعمل آرند و بعد نصف شب عمل را
شروع کند که شب چهار شب برای اشتداد چهل و پکروز و عمل مرکر خواص خواندنست اپنیست یعنی
الله الرحمن الرحيم فَلْ هُوَ اللَّهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي
وَلِمْ يَكُنْ لِّمْ كَفُوا الْحَدْدُ بِأَعْزَزَ رَبِّيْلَهُ هر شب چهل و پکم بکهزار و یکصد مرتبه
نجواند سوای نان جو نمک و بریخه نمکدار بروغ و دال هر قم پر روغن نجورد و از جماعه پرهیز
نماید تعویذ یکم نوشته میشود از ازو زدهم شب پا زدهم از مثل وزعفران نوشته همراه
نجورد بوزاند بوقت نجود اول تعویذ را برآتش کذا در وقته که آن هم بود بعد بعذار آن دیگر
نجوز از این بجهیز نوع روز بیست شب بیست پکم تعویذ را نوشته مصر نجوزان بتوانند
و پنهان نوع بروز سه ام شب پیش پکم تعویذ را نوشته متعه نجوزان بتوانند علی هذا العیاس روز
چهل شب چهل و پکم تعویذ را نوشته مصر نجوزان بتوانند عَمَلْ قَرْرَ اینست که این
تعویذ هارا نتویذ لحکم نکشد پرهیز نهاید همایه فاپله دنیا و دنیا است همچنین خوف و خطر
نیست و اما شرط اینست کرد بخواندن در پرهیز و غیره نهایت سمع کوشش تمام شده باشد

1
 1
 1

917471	14791	4571
917471	14791	4571
	4471	

فَصِلْ سِمَهُ عَمَلْ شَاهِیْسَنْ هرگاه کے خواہ دشمن را تخریج کر دین بدلین نوع است
اول اپن سر طسم زانو شنیر تا هشت روز در اب جا بے انداز دوست اندلاختن پکوق معین
کند بعد از هشت روز بعمل را بکھر اور ریبر تا چهل روز بخواند پرهیز مثل عمل فحلاست
درج ناه شروع کند چنین روز یکم ماه مهر بپنده هما نسب بعد نصف شب شروع کند فنا پت
 مجریت موکل خوب خاصیت دارد که بوقت شب پرمکیم ملاشر فغلب عملا بضرب تار پیدا شود

۱۷۹۹ نوامبر میلادی
۱۲۶۰ هجری قمری

ط ٣١١ ١٩٩٢ ٩٣٩ ٣ ٦٣٩ ٤٧٣ ٤١٤ ٦٦١ ٣١٧

١٤٢٦ طبع ٢٠١٦

וְיַעֲשֵׂה יְהוָה כַּאֲמִתְּבָרְךָ בְּרָכָה

٢٣٩٤ءِ مُحَمَّد عَلَاءُاللَّهِ مَادْرَسَ = ٧١
طلسم ثالث

سند ۴۷۹۷ موناکر ملتم تغول سیم ایام ۱۳۷۸۵۹۱۱

١٤٢٣ هـ - ٢٠١٩ م - ٢٠١٩ م - علی عدوی مصطفی علی عدوی مصطفی

عمل خواں دن یا شارخند ہے و اش ار عمل طاش شہون یا سماساً پل بحق اللہ الصمد ہبہ فتنہ کے

بر سفال اب نار میله نوشته هر شب برهفت سفال نوشته دزاقش اندزاد و قیه که آتش شو شو
سفال هزار ادر در پا اندزاد و وقت اندلخان همین کلمات را پا نصلح هر تبر منجو اند کلمات اپن است
اعجوبیه پا ترین طراویح طرایق بحق پامپکاپل و طلسم اپن است

١٣٢٠١٦١٢٣١١٥١٦١ الماء

١٩ | ٦٥٦١٤١٣٩١٩٢١ ٩١٥٦٩٩١٦٦٦

مُلْكِيَّاتِ الْمُسْلِمِينَ كُعْطَهٔ ۖ ۚ ۚ ۚ ۚ ۚ ۚ

תל אביב יפו 6914237166100

س ۱۴۲۷/۹۹۶

مکالمہ مواد

三
四
五
六
七
八
九
十

☆ سلسلہ ۱۹۹۲ء

فصل ششم عمل عطاؤں و اپنے عمل از هم عملها با انتراست و طریق خواندن پیش
کر اپنے عمل از جو این ایجاد کرده باشد میتواند دو هر شب هر روز در
سیلان بوده باشد عمل در راین ایامها در شهر نیا پل در تابستان اپنے عمل کند سویان
جو ونمک چڑھنے خورد و مشرا پل پوچھیز آنچہ با لانا نوشتم شد بعد عمل از نتیجہ عمل اپنے
سرطاً فرا رسید شب اول بوقت خواندن و بروگذاشتم از مرتبه مخواندن بعد از آن افزاد
در نیا اندزاد بوقت جسم ایضاً پنداشت کرد از اجای یاف نادر در نیا بالب رپا بستر عامل امد نیاز
پکھڑا از مرتبه مخواندن اگر بستر او نیامد خواندن احتجاج نیاز داشتم لب در نیا گردید و از ایضاً

این شرطها پکش طفون شوتمام مخت بر باد رو و هر کله در هر نوع جا به آن معطر خالی دارد
بنو آند سریع التأثیر خواهد بود را شای خواندن کارخانه مشروغ را قصد نکنند در تازه های فربیض
خود بذایش را بخواهند باشد هر کله در این اشیاء اتفاقاً چیز شوهر لاغر کنند قوی بدانست

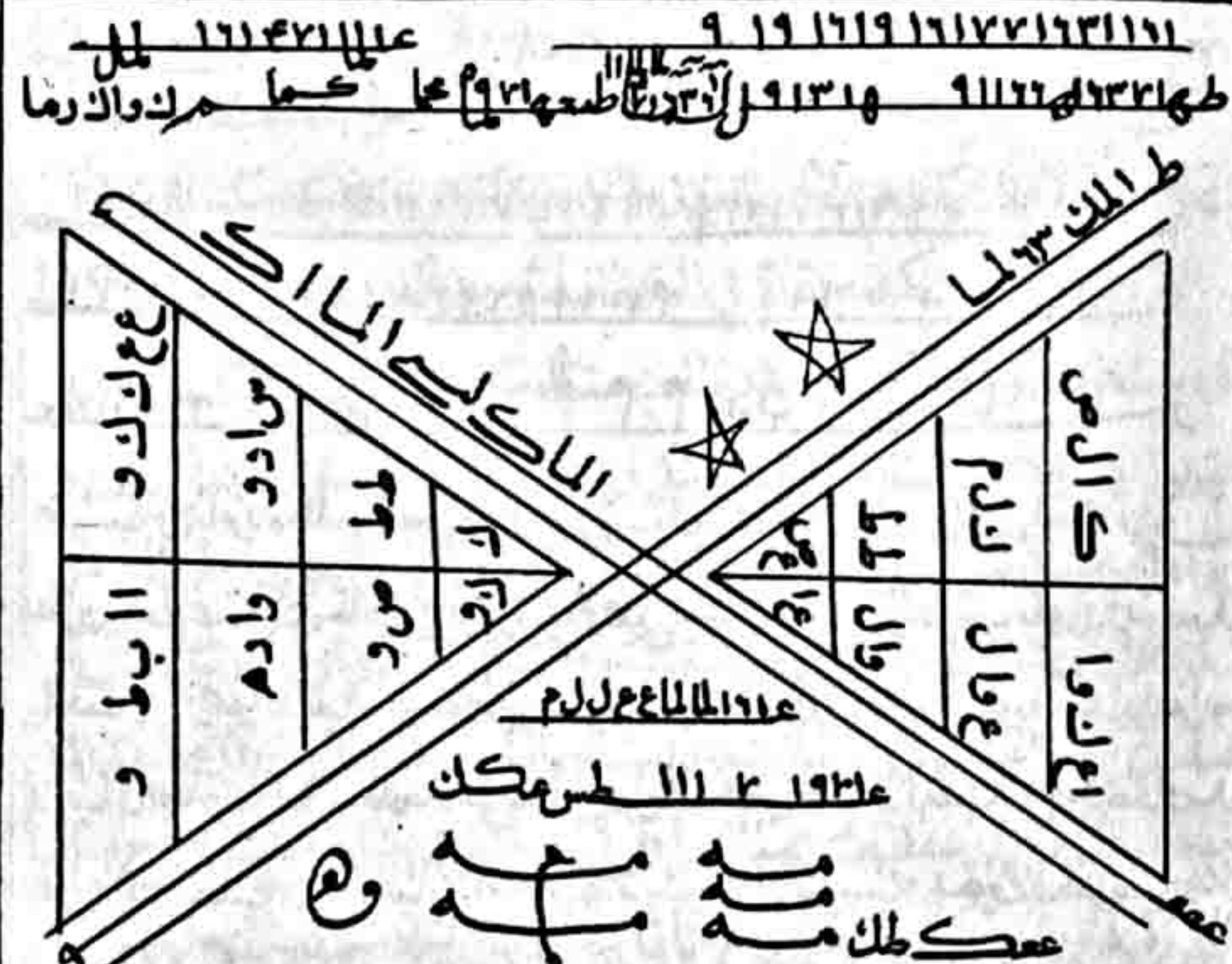
حرب و آزموده است و الله يعلم

مکون والقلم و مایمیطرون ابئه قزان شریفیت در تعویذ بیان نوشته که گاه کبیر است و حصل
پنج و هشت عَمَل جُرْجَنْخَه این عمل هم برد و نوع است نوع اول علویت زان اینست که
شیخه اردهم که ماه کامل شوایسلر اشروع کند تا ۲۸ روز بلا فاغر مخواهد و در خواهد
آگر بیمار شود در دهه اول بیا که نیست عمل اعطل نایاب تمرکاه در دهه ثانی سریار شوهرگز
ثارا نشود این سلرا که آگر ثارک شد هر اینه موجی هلاک خواهد بود پس باید که در هر حال
پر هیز کند یعنی از خوردن از مجلعته افه در حال پر هیز بالا نوشته شد بجهان فوع بدل او نه
و این عمل هر شب هفتاد مرتبه مخواهد و کل دو و هر اینست که این طسمها زا

بی پند بھین نوع ثابیت یکروز بخواند بوزبیست و دوم بوقت صبح نافعه و طفره هر طرف کم خواهد
برود فلان خدا را باید هرگاه صلب عیال و خانه را شد اول غسل کند بوقت ذلخلشان خانه
یک گوسته اخیرات کند بعد ازان باغیال و اولاد خواهند کرد کلام کند مگر در اینجا اباب
به ارشاد آنکه این است که بغير تصدق ذلخل خانه نشود و هرگاه دست سدگا و زانه قدر کند
اگر دست نرسد گوسته اخیرات خاکد صلب بسته شو و عمل خواندن اینست صبر اعاد
عقله باشند فاصله محمر عطارد لب یا سریانیل و بعد اتمام عمل هر روز سوچه اخلاصی بکشد و
نویزده بار بخواند شب آخر دو صد مرتبه بخواند پس از خواندن بعد از خواندن هر شب مثل
کند بعد ازان بخواب و در پا بکارد پر مشغول شود و لباس هم پاکیزه و خوشبو و اربپو و حصل
هفتم عمل هشتیر این عمل بوسه قسم است قسم اول در طلسمان قم دوم دو عمل خواندن
بغير طلس قم سوم در سفلیات قسم اول در طلسمان پنهان این عمل پس عروج ماه
شروع کند ثالث چهل و یک شب هر شب این طلسمان را چهل و یک مرتبه نوشته از مشک و ذعرات
بوقت صبح ثام طلسمان را ذلغل در پا کند غسل کند ثاوقتی که غسل نکند باکه سخن نکند ثا
چهل روز بھین طریق روز چهل و یکم فدر گ شب با تقویانه بر در پارقه عملیکه برای خواندن د
قسم ثانی نوشته شدنا را دو هزار و نو مرتبه بخواند ثاوقت طلوع امتاب نماز صبح اخواند غسل
کند خود را از خوشبو و هام عطر سازد و لباس فوبو شل جام مغلی نبیند فلان حصتعالا
ماهه اینجا بدلیان طلسمان هذلا

مساصل حبید صیغه حسن
 ۲۶۲ ~
 کے ۱۹۱ میں ۴۷۱ اے
 ماعوچا ۰۹ ۱۰۳ ۰۹
 مامہ ۱۱ ۵۳۷۱
 ۵۳
 ۱۱ ۵۱ ۰۹ ۱۶۲ ۵۶۲ ۰۹۲ ۱۶۲ ۵۶۲
 ماعوچا

مشاعت فلزات بقوت تذابیر کامل دار از عربیه نقصان بدجه کمال رساند کاملترین فلزات
فضیه و ذهب است و در این علم کتب رسائل بسیار تصفیف شده و تشریح آن علم بروج
تفصیل در اینجا گنجایش می‌دارد اما مجمله بیان میکنم ثابت بعیض از اصلاحات پنهان و افق شوند
فصل اول درین اصلاحات آنعلم ارفا حداکثر عبارت از ذوق و نشاد را مقام
گوگرد و زرینخ و اتواع اپنها که معلمین اند بر اتش همانند اجنباد مردانه از فلزان سبب است
ذهب فضله و آرزوی و سریب حدبی خاص جیداً نفاس خرا دار اجزای روابط است که میان
ارزح و اجنباد ارتباط دهد جو اس تو مزاد از مسیاه سر انسان سیح الزاج است که در عمال
اکسیر اکثرا جایگزین می‌باشد اصل و مذکور فرآورده زیقا است و اصل فارمئوش عبارت است
از گوگرد و قمر اول عبارت از نفر و فضله و عطارد و رود تو پیا عبارت است از حبشه و
ثالث خرا دار خاص بعینه می‌شوند زایع خرا دار نسبت میرین خامس خرا دار اقامت حدبی است
مشتری و سادس خرا دار فلم است حل و ملام خرا دار سریب عقاب عبارت از نوشادر است
و علم اصره زرینخ زرد عروس گوگرد صراف نمک تبلع اسد شوره نقطه عبارت از افت که
فصل هشتم عمل نهم عمل این بچندین قسم فیضیه است مگوییکه اکد بپیاسه
اجزاء اباب حل کرده محلول ابواسطه علقم بطرف دیگر که نهاد تاصاف و لطفی بپکد حق ایست
که اجزاء اباب اونه سنک بیدستم بناهند تا بکذا نشونه تیزیدا ایست که اجزاء در طرقه کرده و
ظرفی پیکر زا بالایه ایان نسبت نموده بهای هر و طرف از کل و پارچه بند کرده طرف ابر سریا اتش
که از نهاد تابعه اجزا پریز بطبعه طرف بالا چسبید توجه ایست که اجزاء در بوته نادر فلجه هدایه
وقدیج و یا بوته دیگر سر پوش کرده و بهای هر و زابند نموده معاذ اتش نرم که از نهاد تیزید
مثل دیگر عمل نهاده که بالا نوشته است بعمل از نهاد عمل خواندن اینست فعل کنتر دهانه نقل معرف
کرد مان اشتاد احد الحدیجی الله الصمد بایه بایل من من ملند مقصد پنجم در
علم کمیا که حکماء اثرا از نظره امتحنیه داشته اند پوسه بخلافه آن برگاشته اند تمحضر
بر اصلاحات آنعلم بوجه تفصیل در چهار فصل و پنجم شو و تیزید ایست که ارباب



فصل هشتم عمل نهم عمل این بچندین قسم فیضیه است مگوییکه اکد بپیاسه
باشد فویم و این اینست که شب چهار شنبه شروع کند تا شب چهار شنبه دیگر اگر بطلب خود
حامل نرسید باز تا شب چهار شنبه دیگر اگر باز بطلب نرسید تا چهل شب علیه از این میان
نحو اند تجویفهای نام خوار نیام مطلب اعلاد حروفهای از این جمع نموده بهمان یقلا دنبو اند پرهیز
مثل دیگر عمل نهاده که بالا نوشته است بعمل از نهاد عمل خواندن اینست فعل کنتر دهانه نقل معرف
کرد مان اشتاد احد الحدیجی الله الصمد بایه بایل من من ملند مقصد پنجم در
علم کمیا که حکماء اثرا از نظره امتحنیه داشته اند پوسه بخلافه آن برگاشته اند تمحضر
بر اصلاحات آنعلم بوجه تفصیل در چهار فصل و پنجم شو و تیزید ایست که ارباب

مَقْصِدُ الْجَهْرِ وَرَاعِلُ الْكَيْمَنِ

مَقْصِدُ الْجَمِيعِ مِنْ دُرُّ صَلَوةِ كَبْرٍ

هرگز سکونت نکند چهارم آنکه هرگز حاجت خوبی‌تر کن نباود زیرا که حاجت به شیوه مختلط‌جانش و اوزال‌غیابی‌جنبت پنجم آنکه اگر و قبیله که بولاحسان کند و عوض فوراً چنین به لذت خواهد گرفته بشدیده ذام خود گیرد و غایبی‌شود که باز پیش نظر او نپاید ششم آنکه کمپاً اگر هرگز خود را افاض نکند هفتم مشقال از این هنر بزان طرح کند که سیماپ مثل شنگوف سُرخ شو و منعطف قائم النار کرد و ازان شنگوف مشغلی بر هزار مشقال سیماپ بیکر طرح کند که آن نیز شنگوف شو وهم چنین شاهفت هر قبه عمل کند بعد ازان بک مشقال از آن شنگوف بار هفتم بر هزار مشقال نفو طرح کند طلاقه کامل صیار شو و نایبله زایماده و نزهه و نجورا انتہ خواران انم خان فقط اردگندم ها اردخود باشد که مراد اذان پنهانه و مند شوند فایلک در ترکیه بالناصره چند مثال هم مزید میشود سویه آن بجز اب چیزی دیگر هیچ نخوردند اگرچه این ترکیب ناتمام نوشتم اما که زاکه فتام اذل این نعمت را نصیب کرده باشدند اذ اواین امر بر انجام خواهد شد الا خلیلی در کارهای بررسی که بکمال نویسند فصل سیمی در عمل اکبر پیر که از بنا ثانیت و اپنی طریق اکثر معمول اهلالمهند است ایزد مقام بعض بیانات اخواص داده که قدره چند اگر از عرق آن اگر برفلز آن سُرخ کوده زند نفرم یا اطلاله خالص شو افچه تحقیق و سپید آگی بفتح الف و قشیده کاف کسران و سکون بایه تحت ابه معرف گپاچه است که در زمین پیکستان پیلاریت پاچه میشود و بکان مشایله بک اکت مکرفق همین است که اکشاخه ادارد اگر برک یا شاخه بکند شیر مسید برازدگان بکشاغش که بعد دو زمینه وجبار زمین ملند بانشده بکشاخ متصل باشد مثل برگهای اکامتاچون بشکند شیر بیرون نپاید اگر این قسم گپاچه در پیکستان یاف شو نپاید که از ازین مرکب در رسابه خشک کند باریک سفوف ساخته نگاهداز نگاهداز بوق خیروت بک طوله قابه گذاخته بقدیمه ماشرازان سفوف بر از طرح کند نقره شو بعون الله تعالیٰ خصل چهار مر در صفت شاخه کمپاً اگر ان بچند ایل هم و علامات توان شنلاخت آول آنکه از مرید استخنه سریشایه وزیر فرود پیش اور دنابا اپر عوام چه سلّوم آنکه از مردم دور باشد هرگز اخلاق نگند ستم آنکه باید به

پس بگردان بعده هاز او بشکند زرد و سپیده از ازادر طرفی کند اند که بخواست انش بگذران که هر دهن گردد پس بگیر هزار مشقال سیماپ در طرف حجدید کند برس از اش ملایم بگذارند بک مشقال از این هنر بزان طرح کند که سیماپ مثل شنگوف سُرخ شو و منعطف قائم النار کرد و ازان شنگوف مشغلی بر هزار مشقال سیماپ بیکر طرح کند که آن نیز شنگوف شو وهم چنین شاهفت هر قبه عمل کند بعد ازان بک مشقال از آن شنگوف بار هفتم بر هزار مشقال نفو طرح کند طلاقه کامل صیار شو و نایبله زایماده و نزهه و نجورا انتہ خواران فقط اردگندم ها اردخود باشد که مراد اذان پنهانه و مند شوند فایلک در ترکیه بالناصره چند مثال هم مزید میشود سویه آن بجز اب چیزی دیگر هیچ نخوردند اگرچه این ترکیب ناتمام نوشتم اما که زاکه فتام اذل این نعمت را نصیب کرده باشدند اذ اواین امر بر انجام خواهد شد الا خلیلی در کارهای بررسی که بکمال نویسند فصل سیمی در عمل اکبر پیر که از بنا ثانیت و اپنی طریق اکثر معمول اهلالمهند است ایزد مقام بعض بیانات اخواص داده که قدره چند اگر از عرق آن اگر برفلز آن سُرخ کوده زند نفرم یا اطلاله خالص شو افچه تحقیق و سپید آگی بفتح الف و قشیده کاف کسران و سکون بایه تحت ابه معرف گپاچه است که در زمین پیکستان پیلاریت پاچه میشود و بکان مشایله بک اکت مکرفق همین است که اکشاخه ادارد اگر برک یا شاخه بکند شیر مسید برازدگان بکشاغش که بعد دو زمینه وجبار زمین ملند بانشده بکشاخ متصل باشد مثل برگهای اکامتاچون بشکند شیر بیرون نپاید اگر این قسم گپاچه در پیکستان یاف شو نپاید که از ازین مرکب در رسابه خشک کند باریک سفوف ساخته نگاهداز نگاهداز بوق خیروت بک طوله قابه گذاخته بقدیمه ماشرازان سفوف بر از طرح کند نقره شو بعون الله تعالیٰ خصل چهار مر در صفت شاخه کمپاً اگر ان بچند ایل هم و علامات توان شنلاخت آول آنکه از مرید استخنه سریشایه وزیر فرود پیش اور دنابا اپر عوام چه سلّوم آنکه از مردم دور باشد هرگز اخلاق نگند ستم آنکه باید به

سحق بليغ نوده در گفته اهنئه بگذار و فلک صابون ز آب گرده با لایه ادویه پنهان مخلوط غاید بعد
هم وزن پکه از دفا ذا ر فعل گرفت سحق نوده و هموزن پکه از ادویه شپش سفید اورده نرم کویید
مخلوط دواها نمایند تکله ذار بوقت کار پیاوی بر پی خوب هشد خانه را و فلک دار اشکن و روی
بر پی مذکور مالیه بجهد پکه از مشدث مالیدن بر پی خود شوپین چون معلوم شد که بر پی بمحضر
اشاره خورد میشوند وزن بر پی نفره وزن گرده هر و زاد بوقت اباب نمایند همین که نفره و بر پی ایش
از آن دوایه مذکور در آن نخست و همراه دو غلبه هم زیده ثانیکه بیشتر و متعال دوا مثلاً در چهار متعال
بر پی و تقع در بوقت داخل گرده شوپین بر فاشن در بجهه ریخته که نفره بالمناسفه میشود که اذ اتش
سفید بیرون میاید و چکش هم میخورد و قابل ملاحظه است این داعل بالقوب

تمت الكتاب المسطاب بعون الملك الوهاب

بدستور کتاب فردش و چاچان

محمد حسن على تحرير

شد

